زرتشت و دینِ ایرانی

زرتشت گوید: اَکِم اَکَه‌یی، وَنگوهِم اَشِم[1]
نیکوکاران نیکی [بینند]، بدکاران رنج

ظهور زرتشت

به‌دنبال اوج‌گیریِ ستیزهای جماعاتِ قبایلیِ آریان، و زمانی که کاوےها در همه‌جا با هم در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند و آرامش و امنیت از جوامع آریایی سلب شده بود، **زَرَت‌اُشتُرَ** پسر پوروش‌اَسپَه از خاندان **اسپیتامَه**،[2] به‌عنوان پیام‌آور صلح و آرامش، و ستیزندهٔ لفظی با افزون‌خواهیهای امیرانِ گسترش‌طلب و سواری‌خواهیهای متولیانِ دین، ظهور کرد و پرچم مبارزهٔ لفظی با کردارهای این دو طبقه را برافراشت.

«زَرَت‌اُشتُرَ» به‌معنای شتر زرین است. شتر در خاست‌گاهِ زرتشت ـ یعنی خوارزم و بیابانهای شرق و شمال‌شرقِ فلاتِ ایران ـ جانوری بسیار سودمند به‌شمار می‌رفت، زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه می‌داد، از گوشتش تغذیه می‌شد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته می‌شد، و از چرمش فرش و سپر و تختِ کفش و ابزار می‌ساختند. به‌این علتها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندانشان نام شتر را با پس‌آوندهای زیبا برمی‌گزیدند، و یکی از این نامها که زَرَت‌اُشتَرَ بود را پوروش‌اَسپَه (اسپ ابرش) برای نوزادِ خویش برگزید.

اهمیت شتر در منطقهٔ زادگاه و پرورش‌گاهِ زرتشت را چندین سده پس از او نیز در نگاره‌های تخت جمشید می‌بینیم که مردم باختریَه و خوارزم ارج‌مندترین هدایای سرزمینشان که شتر است را برای تقدیم به‌پیش‌گاهِ داریوش بزرگ آورده‌اند.

اسپ نیز چون یک حیوان سودمند بود نام فرزندانشان را به‌آن پیوند می‌زدند.

---

۱. بخشی از یک سرودِ گاتَه در اَوِستا، یَسنَه ۴۳/ بند ۵.

۲. اسپیتامَه نام خانوادگی زرتشت بوده. در بند ۲ هُمایَشت به‌این نام خانوادگی اشاره شده، آنجا که هُما سپَنتَه (همای مقدس) همچون یک‌دوست به‌نزد زرتشت آمده او را محترمانه با نام خانوادگیش «اسپیتامَه» خطاب می‌کند نه با نام کوچکش که زَرَت‌اُشتُرَ بوده [بنگر: یَسنه ۹/ ۲].

نامهائی که با «اسپ» در پیوند است (ویشتاَسپَه، اوروونتاَسپَه، پِرَخشاَسپَه، جاماَسپَه، کرِشاَسپَه، گشناَسپَه، تَخماَسپادَ، اَسپَهچِنَه، اَسپَهکایَه) همه منسوب بهاسپاند.

برای گاو نیز آریان ارجِ ویژه قائل بودند، زیرا هم شیر می‌داد هم زمین را شخم می‌زد هم بار می‌برد هم از گوشتش تغذیه می‌کردند هم از چرمش پوشاک و کفش و فرش می‌ساختند. از این‌رو برای انتخاب نام فرزندانشان انتساب به‌گاو نیز خجسته تلقی می‌کردند، و ما در ایران به‌نامهائی برمی‌خوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛ از این‌جمله است گاؤماتَه، گاؤبَروَ، گاؤدَرزَ، هوگاؤوَ.[1]

انتساب نام نوزادان به‌جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی نامهای اسد (شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین بسیار است. کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبایل معروف عرب بوده و قبیله به‌همین نام خوانده شد و به‌همین نام قرنها به زندگی ادامه داد و کسی که عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به‌قبیلهٔ کلب) می‌گفتند. ثعلبه (ماده‌روباه) نام نیای یکی دیگر از قبایل عرب بوده، و قبیله را «بنی‌ثعلبه» می‌گفتند. نیای یکی دیگر از قبیله‌های «یَربوع» نام داشته یعنی موشِ دوپای صحرایی. قبیلهٔ دیگری نامش ضَبّه بود یعنی سوسمار صحرایی.

در جوامع غربی تا امروز نامهائی که از نام جانوران گرفته شده بسیار است.

برای نوزادان دختر نیز در ایران نامهای جانوران و پرندگان و گلها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. بسیاری از نامهای ایرانیان نیز در پیوند با طبیعت بود: گُواتَه (نسیم) که پس از اسلامْ قُباد تلفظ شد، کَورَ وُهوش (رودخانهٔ پربرکت) که ما کوروش می‌گوئیم، سُهرآب (آبِ زَر/ طلای مذاب) که در گرگان و مازندران سُرخاب می‌گفتند از این جمله‌اند.

وقتی مجموعه‌ئی از این نامها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن این‌که نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی‌ئی را برای ما ایجاد نمی‌کند، و به آسانی می‌توانیم بپذیریم که زرت‌اوشتره (با تلفظِ کنونیِ زَرداُشتُر) به‌معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که همچون استادان پورداوود و آذرگشسپ گمان کنیم که چنین نامی

---

۱. چنن نامهائی را ایرانیان تا پایان عصر ساسانی بر فرزندانشان اطلاق می‌کردند. گاؤمادپان یک ایرانی نام‌دار پایان عهد ساسانی است که نامش را در جریان ترور خلیفه عمر می‌شنویم. [بنگر: محمد ابن جریر طبری، تاریخ طبری (دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تاریخ، در ۵ مجلد)، ۲/ ۵۹۰]

نمی‌تواند برازندهٔ پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به‌تلاش افتیم که معنای تقدس‌آمیزی برای نامِ زرتشت بیابیم یا بتراشیم و زرتشت را در هالهٔ تقدسِ خودساخته‌مان فروبَریم.

زرتشت مردی بوده از بطن مردمِ منطقهٔ خویش، و نامی داشته معمولی شبیه همهٔ نامهای مردم منطقه‌اش. دیاکونوف دربارهٔ نام زرتشت نظری درخور توجه دارد، و می‌گوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است نه افسانه‌یی؛ زیرا اگر جز این می‌بود می‌بایست که پیروان آئین زرتشت برایش نام مقدسی تعیین می‌کردند. مثلاً مؤسس آئین مسیح که شخصیت اسطوره‌یی است نامش [یشوعا مَشیَح] متناسب با شخصیتش اسطوره‌یی است. و افزوده که نام زرتشت از نامهای عادی و متداول ایرانی آن‌زمان بوده، و این خود می‌رساند که صاحبِ نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش را هم به‌احتمال قوی از میان واژگان دینی یا کلماتی که مظهریت دینی داشته باشد تعیین می‌کردند.[۱]

آن‌گونه که در اوستا آمده است، زرتشت در سنین ۳۰ سالگی نهضت تبلیغیش را آغاز کرد و نزدیک به ۱۵سال به‌فعالیت مداوم و پرکارانه پرداخت. ولی بیشینهٔ مردم منطقه زیرِ تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچ‌کدام از سرانِ قبایل به‌او توجهی نشان نمی‌داد. به‌بیانِ دیگر، منطقهٔ فعالیت او درگیر تلاشهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویان در راه تشکیل اتحادیهٔ قبایلی و ادغام قبایل اطراف در جریان بود. زرتشت از این امر در رنج بود که چرا مردمْ فریبِ این رهبران را می‌خورند و در پشتِ سر آنها به‌جنگ انسانها می‌روند. او در یکی از سروده‌هایش به‌درگاه پروردگار گلایه می‌کند که مردم به‌او توجه نمی‌نمایند، و فقط اندک‌شماری از گوشهای شنوا و دلهای حق‌پرست به‌او گوش فرامی‌دهند و بیشینهٔ مردم از او روگردان و در کنار کاویانِ مردم‌فریب‌اند. او خودش را در این سروده به چوپانی تشبیه کرده است که اندک‌شماری گوسفند در فرمان دارد؛ و می‌گوید که رمه‌های بزرگ در فرمانِ کاویانِ تباه‌کار استند.[۲] و در جای دیگر یادآور می‌شود که پیروانِ دروغ با نیروی بسیاری که دارند مردم را گمراه کرده و جهان را به‌فساد کشانده‌اند، با نیکان مخالفت می‌ورزند و مانع نیکوکاری می‌شوند و بدکاری را گسترش می‌دهند، فریب‌کاریهای آنها است که سبب شده تا مردم نتوانند راه درست را از نادرست

---

۱. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز (انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۷)، ۳۵۳-۳۵۴.
۲. اوستا، یَسنَه ۵۱/ بند ۱۴.

تشخیص دهند، و فریب‌کاریهای آنها است که مانع نیکوکاری شده است. گرهماها و کرپن‌ها با هیاهو به‌دنبال دروغ می‌دوند و روح هستی را از ستمِ خویش به‌فریاد درآورده‌اند.[۱]

زرتشت با آگاهی از این‌که مأموریتِ اصلاح جامعه به‌او سپرده شده و بار مسئولیتِ ستیز با ناامنی و برادرکشی و تجاوز و تعدی بر دوش او نهاده شده است از **وُهومِنَه** (نیت خیر/ اندیشهٔ نیک) یاوری می‌طلبد که بتواند بار سنگینی که برای راهنمایی مردم جهان به‌سوی نیکی و نیکوکاری بر دوش خودش نهاده است را به‌شایستگی تحمل کند و وظیفه‌اش را به آن‌گونه که مورد خشنودی وُهومِنَه است به‌وسیلهٔ اندرز و موعظه و تعلیم به‌سرانجام برساند.[۲]

این سخنها توجه همهٔ اوستاشناسان را به‌خود جلب کرده است؛ زیرا زرتشت در اینجا به‌درون و ضمیر خویش مراجعه کرده از ضمیر نیک‌اندیش و خوش‌نیتِ خویش یاوری می‌طلبد. این سروده خبر از یک درک عرفانیِ ژرف می‌دهد که زرتشت در آغاز راه خویش به‌آن دست یافته بوده است. بعلاوه، خوش‌بینی شدیدِ او نسبت به‌انسانها را نشان می‌دهد که عقیده داشته یک دردشناسِ آگاه خواهد توانست مردم را با اندرز و موعظه به‌راه شایسته رهنمون شود بی‌آن‌که نیازی به زور و جبر و اتکاء به‌نیروی ارعاب باشد.

او می‌خواست که پیام خویش را با زبان و نه با شمشیر به‌انسانها برساند؛ و به‌همین سبب سخنانش را با چنان بیان شیرین و فصیح و بلیغی به‌نظم کشید که اعجاب اوستاشناسانِ بزرگِ زمانِ ما را برانگیخته است؛ و از این‌که مردی توانسته باشد در آن ادوار دورِ تاریخ سخنانی با چنان مایهٔ ژرف و پربارِ ادبی و عرفانی بسراید به‌شگفتی درآمده‌اند.

برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایتهای پیروانشان در هالهٔ قداست و نور و لفافهٔ معجزاتِ افسانه‌یی پیچانده شده که از آنها ذاتهای فرابشری ساخته است، زرتشت و زندگیش در روایتهای کهن به‌صورت کاملاً معمولی به‌تصویر کشیده شده است. او انسانی آگاه و دردشناس است که هدفِ خوش‌بخت کردن بشریت را دارد، و در این راه تلاش می‌کند. او زندگی‌نامه‌اش را خودش به سروده درآورده است، و بخشی از آن سروده‌ها برای ما مانده و پاره‌ئی از نسکهای اوستا را تشکیل داده است و گاتَه نامیده

---

۱. یسنه ۳۲/ ۱۰ـ۱۲.
۲. یسنَه ۳۱/ ۱ـ۲ و ۳۳/ ۶.

می‌شود. این بر خلافِ زندگی‌نامهٔ انبیای سامی (موسا، عیسا، محمد) است که پس از آنها پیروانشان نوشته‌اند و افسانه‌آمیز کرده‌اند. زندگی‌نامهٔ پیامبر ما مسلمانان بیش از یک‌سده پس از او بر اساس شنیده‌های پراکنده که از نزد این و آن گردآوری کرده‌اند نوشته‌اند.

در سروده‌های خودِ زرتشت (در گاتَه) هیچ‌گونه تقدسی را برای او نمی‌یابیم، بل‌که او را یک آدم معمولی ولی آگاه و دردشناس می‌بینیم که خودش را مکلَّف به راهنمایی بشریت به‌سوی نیکی و خوش‌بختی معرفی می‌کند. ولی بعدها، در نیمه‌های دوران شاهنشاهیِ ساسانی، مغان آذربایجان افسانه‌هائی از معجزات و کرامات و خارق عادات دربارهٔ زرتشت ساختند، ولی این افسانه‌ها هیچ‌کدامشان اصالت ندارد، و حدود ۱۵ سده پس از زرتشت توسط مغان آذربایجانی به‌تقلید از افسانه‌های پیروان انبیای میان‌رودان و انبیای سامی ساخته و پرداخته شده است.

فلسفهٔ بعثت زرتشت را خودِ او در یکی از سروده‌هایش چنین بیان کرده است:

وقتی به‌سبب رفتار ناشایستِ دیواپرستانِ مردم‌فریبْ ستم و رنج و فساد در جهان گسترده شد و مردم فریب دیوَها را خوردند و به‌بدکاری گرویدند، **گِئوش اُروَن** (روح هستی/ جهان معنویت) دست استغاثه به‌درگاه پروردگار بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودنِ خویش گله کرد و از پروردگار استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیوَها برهانَد و رنج و فساد را از جهان براندازد. پروردگار به **اَرتَه** که منشِ راست‌کرداری و عدل و داد و خلقیاتِ نیکو بود فرمود تا یکی از مردمِ پاک‌دامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راست‌کرداری و اخلاقِ نیکو برخوردار کرده به‌او یاری کند تا با دروغ‌پرستان و خشم‌آوران و ستم‌پیشگان به‌مبارزه برخیزد. اَرتَه گفت که چنین مأموریتی باید به‌کسی سپرده شود که نیرومند و باعطوفت و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردمِ نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سرِ او با تباه‌کاران به‌مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان نیک‌اندیش و پارسا را برای انجام این مأموریت در نظر گرفته است و او زَرت‌اُشتُرَ پسر اسپیتامَه است. گِئوش‌اُروَن و اَرتَه (روح هستی و عدالت) از شنیدن این سخن شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همهٔ توان خویش به‌پاکان و نیکوکاران یاری دهند و از آنها حمایت کنند. چون‌که زرتشت مردی تنها و بی‌یاور و کم‌توان بود، به **وهومنَه** و **خِشَترَ** (منشِ نیکوکاری و منشِ قدرت دادگرانه) فرمان شد که او را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و در راه انجام مأموریتش یاری دهند. برای این‌که سخنانِ زرتشت در میان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پرودرگار به‌او یک بیان شیرین عطا کرد

تا بتواند دلهای مردم را به‌شنیدن رهنمودهایش جلب کند.[۱]

اینها را خودِ زرتشت در گاتَه بیان داشته است. او در جای دیگر دربارهٔ آغاز فعالیت تبلیغیِ خویش چنین سروده است:

وُهومِنَه به‌نزدم آمد و از من پرسید: «تو کیستی و چه وابستگی‌ئی داری؟ اگر از تو بپرسند که چه‌گونه خود را معرفی خواهی کرد چه پاسخی داری که بدهی؟»
گفتم: «من‌ام زرتشت، دشمن واقعیِ دروغ با همهٔ توانم، و یاورِ نیرومند راستی»...
وُهومِنَه به‌نزدم آمد و از من پرسید: «اراده و خواسته‌ات چیست و می‌خواهی چه کنی؟»
[گفتم:] «در پرتو نوری که تو در اختیارِ من نهاده‌ای تا توان دارم خود را متعلق به راستی خواهم شمرد. و از تو می‌خواهم که مرا به‌شایستگی راهنمایی کنی تا راستی و درستی را آموزش دهم».[۲]

چون مأموریت هدایت بشر به زرتشت سپرده شد، او خود را **زَئوتَه** (رهبر دینی) و **مَنتَرَ** (موعظه‌گر) لقب داد،[۳] و یافته‌های معنویش که از نیتِ خیرِ خویش (یعنی از وُهومِنَه) گرفته بود را به‌گونه‌ئی دل‌کش و زیبا به‌نظم درآورد و برای آن در میان مردم به‌تبلیغ پرداخت. او اعلان کرد که مأموریت دارد راهِ سعادت را به‌همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به‌همگان بیاموزد، و با بداندیشان و ستم‌گران مبارزه کند، تا برادری و صلح در میان همگان برقرار شده ستیزه‌ها از میان برود و دردهای جهان مداوا شود. او تصریح کرد که آماده است تا در راه نشر اندیشه و گفتار و کردار نیکو و در نشان دادن راه درست به‌بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این‌راه فعالیت کند.[۴]

پژوهش‌گران تاریخ ایران باستان دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند. برخی او را تا شش هزار سال پیش از مسیح به‌عقب برده‌اند، و برخی او را معاصر کوروش بزرگ دانسته‌اند. در اوستای تدوین‌شده در سدهٔ چهارم مسیحی، زرتشت را ـ بنا بر ادعای مغان آذربایجان ـ از مردمِ آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را سدهٔ هفتم یا ششم

---

۱. یَسنَه ۲۹/ ۱ ـ ۱۱.
۲. یسنه ۴۳/ ۸ ـ ۱۰.
۳. یَسنَه ۳۳/ ۶؛ ۲۹/ ۷ ـ ۸؛ ۳۱/ ۶.
۴. یَسنَه ۳۳/ ۱۴؛ ۴۴/ ۱۶؛ ۴۹/ ۳، ۱، ۷، ۹.

پ‌م دانسته‌اند.

چنان‌که می‌دانیم، مغان آذربایجانی در زمان ساسانی بیشترین سهم را در احیاء و تدوین آئین مَزدایَسنَه از نوع آذربایجانی (دینِ مُغان) ایفا کردند و مذهب خودشان که یکی از مذاهب کهنِ ایرانیانِ غربی بود را به‌دین رسمیِ ایرانیان تبدیل کردند؛ و به‌همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به‌خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را از نظر خاندانی به‌او منتسب کردند تا برای خودشان تقدس بتراشند. علت این‌که زمان زرتشت را آنها اواخر دوران مادها ذکرکرده‌اند نیز باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت در زمان مادها توسط تبلیغ‌گرانی که از شرق فلات ایران آمده بودند در آذربایجان و همدان رواج -و احتمالاً رسمیت- یافت، در آذربایجان با دینِ کهنِ آتَرپاتیکان (آذرپرستان)، و در همدان و غرب ایران با دین کهن آناهیتَه‌پرستان درآمیخت.

البته روایت سنتی دربارۀ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان در سدۀ چهارم مسیحی وارد اوستا کردند نمی‌تواند که درست باشد؛ زیرا زرتشت متعلق به‌دورانی بسیار دورتر از این تاریخ بوده است. پژوهش‌گران عقیده دارند که گویشی که گاتَه‌ی زرتشت به‌آن سروده شده است از گویشهای دوران بسیار دورتر از زمان مادها و در پیوند با گویشی است که ریگ‌ودای هندیان با آن سروده شده است. آبادیها و رخدادهائی که در گاتَه از آنها نام برده شده است نشان می‌دهد که رخدادهای مربوط به زندگیِ زرتشت در شرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است. ایرانیان در غرب فلات ایران با دولتهای خوزیه (عیلام) و میان‌رودان آشنایی داشته‌اند، و اگر آن‌گونه که روایات مغان آذربایجانی ادعا کرده زرتشت از مردم آذربایجان می‌بود اصولاً می‌بایست که از تمدن بابل و آشور و آرمنیّه (اورارتو) آگاهیِ وافی می‌داشت، و در چنین صورتی حتمًا می‌بایست که اثر این آشنایی در سخنانِ او بازتاب می‌یافت. روایات مغ‌ها زمان زرتشت را تا سدۀ ششم پ‌م به‌جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز بنابر این روایاتِ نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد می‌زیست. اگر چیزی از حقیقت در این روایات نهفته بود اصولاً می‌بایست که زرتشت در سروده‌هایش به‌دولت ماد و شاه ماد اشاره می‌کرد؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و در سخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به‌چشم نمی‌خورد. زرتشت از حکومت‌گران ایرانی با صفتهای «کاوے» و «کرپن» و «اوسیج» و «گرهما» یاد می‌کند، و تنها فرمان‌روای مقتدری که او از وی نام برده است جمشید است که بالاتر گفتیم به‌دورانِ ماقبل مهاجرت آریان به‌هند تعلق داشته است. او از

جمشید به‌گونه‌ئی یاد می‌کند که معلوم می‌دارد که اندکی پیش از زرتشت می‌زیسته و زرتشت خاندان و قبیله‌اش را می‌شناخته است. نام آبادیهائی که زرتشت در گاتَه آورده است به‌هیچ‌وجه در ردیف نامهائی که در زمان پادشاهی مادها وجود داشت نمی‌گنجد. اصطلاحاتِ مربوط به‌سازمان اجتماعی که در گاتَه و دیگر بخشهای اوستا آمده است (مثلاً «شُویترَ» و «شاسترَ») تا زمان ماد و اوائل هخامنشی به‌کلی از جوامعِ ایرانی رخت بربسته بوده و اصلاحات نوینی جای آنها را گرفته بوده، و تا آن‌زمان تحولات بسیاری در جوامع ایرانی رخ داده بوده که نیاز به‌سپری شدنِ چندین سده داشته است. در جوامعِ ایرانیِ درون قلمرو ماد از اصطلاحات مربوط به‌سازمان اجتماعی که در گاتَه و اوستا آمده است هیچ خبری نیست. حتّا نامهای برخی مناطق که در بخشهای بعدیِ اوستا که چند سده پس از زرتشت تدوین شدند آمده است نیز در زمان ماد و هخامنشی وجود ندارند؛ مثلاً نام **هَنتومَنت** که برای منطقهٔ میانیِ سیستان (حوضهٔ رود هیرمند) در اوستا آمده است تا زمان ماد و اوائل زمان هخامنشی تبدیل به **درنگیانَه** شده بوده است، و می‌دانیم که چنین تبدیل نامی نیاز به‌گذشتنِ زمانِ دراز داشته است. از بسیاری از اصطلاحاتِ نوینی که در زمان مادها برای سازمان اجتماعی به‌وجود آمد در گاتَه‌ی زرتشت هیچ خبری نیست. بسیاری از واژگانی که در گاتَه آمده است تا زمان مادها تغییر مفهوم داده بودند، که ـ مثلاً ـ چِهرَ، ورنه، وای‌کَرتَه، اُورَوَ، رَنگهه از آن‌جمله است.

روایاتی که می‌گویند زرتشت از آذربایجان به‌شرق ایران‌زمین مهاجرت کرده است از نظر تاریخی نمی‌تواند که هیچ اعتباری داشته باشد. منطقهٔ ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از خوزستان و میان‌رودان و اناتولی به‌دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمینها می‌زیسته‌اند به‌آن منطقه نرسیده بوده است. در سروده‌های زرتشت حتّا از هیرَکانیه و رغَه و اسپَه‌دانَه خبری نیست. زرتشت چنان از نواحی درونیِ فلات ایران به‌دور بوده که وقتی می‌خواهد که از کشور خوزیه (عیلام) یاد کند از آن به‌عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرَث» نام می‌برَد، و اشاره می‌کند که در آن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش در دست اَنگرَمَنیو (اهری‌مَن) است و حاکمانش پیرو اَنگرَمنیو استند. او کاوے‌هائی که درصدد تشکیل اتحادیه جنگها به راه می‌افکندند را به سلطه‌جویانی تشبیه می‌کند که در خوانیرث زندگی می‌کردند و اهورَمَزدا را نمی‌شناختند و دیواپرست بودند:

شما دیوَها از جنس اَنگرَمَنیو استید و کسانی که ستایش‌گر شما استند نیز چنین‌اند. شما دیرزمانی است که در خوانیرث دست به‌کارهائی می‌زنید که بر همگان معلوم

است. شما فرمان می‌دهید و آنها که توسط شما ارج و منزلت یافته‌اند بد می‌کنند و از فرمان اهورَمَزدا و درست‌کرداری دوری می‌جویند. شما مردم را از خوش‌بختی دور داشته‌اید؛ زیرا اَنگرَمَنیو شما و گرهماهای فرمان‌برِ خودش را از نیکیها دور می‌دارد و به‌سوی پیروی از دروغ می‌رانَد تا بشریت را به‌نابودی بکشانید.[۱]

نام خوانیرث که آریانِ منطقهٔ شرقی فلات در زمان زرتشت برای کشور خوزیه (عیلام) به‌کار می‌برده‌اند تا دوران مادها به‌کلی فراموش شده بوده است و در هیچ‌کدام از اسناد تاریخی چنین نامی نه‌آمده است. بسیاری از نامهای سرزمینهائی که در گاتَه آمده است در اسناد تاریخی بابِل و آشور وجود ندارد. در زمان هخامنشی نیز نامی از این سرزمینها نیست، و به‌نظر می‌رسد که تا سدهٔ ششم پ‌م این نامها تغییر یافته بوده است. از قبایل آریاییِ سَکَه و داهَه که در سدهٔ هفتم پ‌م در شرق فلات ایران قبایل نیرومندی بودند که اولی در ناحیهٔ سیردریا و دومی در جنوبِ‌غرب خوارزم و بیابانهای شرق دریای گرگان جاگیر بودند در سروده‌های زرتشت هیچ خبری نیست؛ و او به‌جای سَکَه‌ها از **تورَیا** (یعنی توران) سخن می‌گوید.[۲] تورَیا آن بخش از آریان بودند که در سده‌های بعدی قبایل سکایی از آنها منشعب شدند، و بخشی از آنها چندی بعد به‌درون فلات ایران و به‌قفقاز و نیز اناتولی مهاجرت کردند، و آنها را در جای خود خواهیم شناخت. یعنی تا سده‌های هفتم و ششم پ‌م نام قبایل بزرگ تورَیا که تا زمان زرتشت و شاید چند سده پس از او نیز در بوم‌گاهِ خودشان (شرق ازبکستانِ کنونی) می‌زیسته‌اند نامشان تغییر یافته بوده است، همان‌گونه که جایهائی که نامشان در سروده‌های زرتشت آمده است تا سدهای هفتم و ششم پ‌م تغییر نام یافته بوده‌اند.

همهٔ اینها نشان می‌دهد که زمان زرتشت زمان دورتری از هزارهٔ نخست پیش از مسیح بوده است. حتّا در فروردین‌یَشت که متأخرتر از گاتَه است و رهبرانِ آئین زرتشت در نسلهای بعدی تدوین کرده‌اند نامهای جاهائی آمده است که صحنهٔ رخدادهای مهمی

---

۱. یَسنَه ۳۲/ ۳ـ ۵.

۲. «یا» که یک نون گنگ نیز به‌همراه داشته که امروزه ما نمی‌توانیم تلفظ کنیم در زبان ایران باستان علامت جمع است. «تورَ» نام است و «یا» علامت جمع. این علامت جمع در فارسیِ نوین به‌صورت «ها» و «ان» درآمده است، ولی در برخی از گویشهای زبان ایرانی به‌همان صورت اصلی مانده است، چنان‌که در گویش لارستانی هنوز هم «یا» تنها علامت جمع برای نامها است.

بوده‌اند، ولی از این جاها هیچ نامی در تاریخ نیست. تاریخ‌نگارانِ یونانیِ زمان هخامنشی که علاقه داشته‌اند در نوشته‌هاشان رخدادهای شرق فلات ایران را نیز بازتاب دهند آن نامها را نشنیده بوده‌اند تا چیزی درباره‌شان بنویسند. از این جایها هیچ نامی در گزارشهای تاریخی زمان هخامنشی نه‌آمده است و معلوم می‌شود که از زمان تدوین فروردین یَشت تا زمان هخامنشی روزگار درازی فاصله بوده است و این جایها تا زمان هخامنشی تغییرنام داده بوده‌اند. چنان‌که می‌دانیم، نام آبادیهای یک منطقه ممکن است که به‌دنبال خزش یک قوم بیگانه به‌آن منطقه تغییر یابد؛ و این‌را نیز می‌دانیم که در شرق فلات ایران چنین رخدادی پیش نه‌آمده است و منطقه تا پس از وَرافتادنِ شاهنشاهی ساسانی زیست‌گاهِ آریان بوده است. القاب بسیار مهمی همچون کاوے و کرپن و اوسیج و گرهما که در زمان زرتشت آن‌همه دارای اهمیت و موقعیت بوده است تا سده‌های هفتم و ششم پیش از مسیح به‌کلی از زندگی جمعیِ جوامعِ ایرانی رخت بربسته بود، به‌گونه‌ئی که دوران کاویان و حتّا لقبِ کاوے تا زمان پادشاهی ماد تبدیل به‌اسطوره شده بود، و آنچه دربارۀ زمان کاویان در دوران ماد در اوستا تدوین شد مجموعه‌ئی از اساطیر بود. پس تغییر نامها و نیز فراموش شدن آنها تا سدۀ هفتم و ششم پ‌م که به‌طور طبیعی رخ داده بوده می‌بایست که ناشی از سپری شدنِ روزگار دازی بوده باشد که فاصلۀ چندین‌صد سالۀ میان زمان زرتشت و زمانِ تشکیلِ پادشاهی ماد بوده است.

در منطقه‌ئی که زرتشت می‌زیسته و فعالیت داشته هنوز خانۀ حاکمان و سرورانِ جامعه بر خانه‌های مردم معمولی تمایزِ مشخص نداشته، بل‌که خانه ـ صِرفًا ـ پناه‌گاه برای زیستن بوده است. تنها دلیل این‌که برای خدای زرتشت خانه (معبد) ساخته نشد همین است که خانه هنوز به‌مایۀ تشخص تبدیل نشده بوده است تا برای خدا هم ـ به‌عنوان برترین سرورِ جهان ـ خانۀ متشخص بسازند. و این خودش خبر از آن می‌دهد که زرتشت در زمانی بسیار دورتر از دورانِ آغازه‌های تشکیل پادشاهی ماد می‌زیسته است. بعدها که ایرانیان شهرنشین شدند نیز همان سنتِ کهنی که در زمان زرتشت وجود داشت، سنتِ این‌که خدا دارای خانۀ مشخص و جا و مکان مشخص نیست، استمرار یافت. چنان‌که می‌دانیم، در میان همۀ دینهای شناخته‌شدۀ جهانی تنها خدای ایرانیان است که خداخانه ندارد (معبد ندارد).

روایتهای رایج در زمان هخامنشی که به‌تاریخ‌نگارانِ یونانیِ سدهای ششم و پنجمِ پ‌م رسیده بوده است و آن‌را برای ما بازنهاده‌اند روزگار زرتشت را تا شش هزار سال پیش

از تشکیل شاهنشاهیِ هخامنشی به‌عقب می‌برده است. از کرانتوس لیدِیَه‌یی که در نیمه‌های سدهٔ پنجم پ‌م می‌زیسته نقل شده که زرتشت شش هزار سال پیش از لشکرکشی خشیارشا به‌یونان می‌زیسته است. از ادوکسوس که یک ریاضی‌دانِ کَلدانی اهل بابِل و مقیم آتن و از دوستان افلاطون بوده (حتماً استاد افلاطون بوده) نقل کرده‌اند که زرتشت شش هزار سال پیش از زمان او می‌زیسته است.

چنین روایتهائی بهترین گواه بی‌اساس بودن روایت مغانِ عهد ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد دانسته است. ایرانیان در زمان هخامنشی زرتشت را متعلق به‌زمانی بسیار دور می‌دانسته‌اند، و همین روایتها بوده که تاریخ‌نگارانِ زمان هخامنشی شنیده و نقل کرده‌اند.

خردپذیرترین بررسیهائی که توسط زرتشت‌شناسان بزرگِ کنونی زمان و مکان ظهور زرتشت انجام گرفته است نشان می‌دهد که زرتشت در حوالی ۱۳۰۰ یا ۱۲۰۰ سال پیش از مسیح در جائی از سرزمین خوارزم ظهور کرده، از مردمِ منطقهٔ خوارزم بوده، فعالیت تبلیغیش را در زیست‌گاهِ خودش آغاز و در باختریَه دنبال کرده است.

یعنی خاست‌گاه زرتشت در جائی از جنوب دریای خوارزم (جائی در نیمهٔ شمالیِ ازبکستانِ کنونی) بوده و اوج فعالیتهای موفقیت‌آمیز تبلیغیش در شرق افغانستانِ کنونی و غربِ تاجیکستانِ کنونی بوده است.

آن‌گونه که خودِ زرتشت در سروده‌های گاتَه یادآور شده است، انتقادهای زبانیِ او از کردار و رفتار کاوےها، کرپن‌ها، اوسیج‌ها و گرهماها که به‌مثابهٔ تحریک مردم به نافرمانی از آنها بود همهٔ آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که در معرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا به‌ناچار راه جنوب در پیش گرفت و در این رهگذرِ دراز به باختریَه (بلخ) رسید. **جاماَسپَه** و **فرَش‌اُشتُرَ** (جاماسپ و فرشوشتر) که از یاورانِ کاوے **ویشت‌اَسپَه** (کی‌گشتاسپ) بودند به‌ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند. او در باختریَه مورد حمایت گشتاسپ قرار گرفت و به‌تبلیغ دینِ خویش پرداخت.[1]

دربارهٔ فرجام زرتشت نیز در اوستا به روشنی سخن گفته شده است. او تا سنین بالای هفتاد سالگی در آن سرزمینها به‌تبلیغ پرداخت. در لشکرکشیِ بزرگی که قبایل آریاییِ **تورَیا** (توران) از جانب شمال به‌باختریَه کردند زرتشت به‌دست سپاهیان یک کاوے تورانی به‌نام **اَرجَت‌اَسپَه** (ارجاسپ) کشته شد. نام کشندهٔ زرتشت را پهلوانی تورانی به‌نام

۱. یَسنَه ۵۱/ ۱۰ و ۱۵ـ۲۲.

بِرات رِک‌رَش نوشته‌اند.[۱]

آموزه‌های زرتشت

زرتشت را ما «پیامبر» می‌نامیم، و تعریفی که از پیامبر داریم تعریفی است که توسط ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) در ذهنِ ما جا گرفته است؛ لذا همراهِ نام زرتشت در ذهن ما شخصیتی همچون موسا و عیسا و پیامبر اسلام شکل می‌گیرد. حتّا مؤلفان متأخرِ زرتشتی که در زمان خلافت عباسی تألیفاتی در تفسیر اوستا کردند، زیرِ تأثیر همین برداشتِ ذهنی، شخصیتی را برای زرتشت ساختند که با شخصیت اصلی او متفاوت بود و شباهت به‌انبیای سامی داشت.

ولی زرتشت در تعریفی که در ذهن ما از «پیامبر» وجود دارد نمی‌گنجد. پیامبر در ادیان سامی مردی است که خدا پیش از آفرینشِ جهان تصمیم گرفته بوده که او را در زمان مشخصی از شکمِ مادری به‌دنیا فرستد و او را نمایندهٔ ویژه و پیکِ خاص خویش کند و پیامها و دستورها و احکام خویش را به‌ وسیلهٔ او به‌مردم برساند، و او حاکمِ اعلای مردم (پیامبرشاه) باشد. وظیفهٔ پیامبر در ادیان سامی آن بوده که خدا را به‌مردم بشناساند، مردم را از خشم و قهر او بیم دهد، و به‌ زور و تشر و تهدید وادار به‌ستایش و پرستش خدا و اطاعت از خودش کند. ذلیل و خفیف و تسلیم و فرمان‌بر بودنِ مردم در برابر زور و خشم و جباریتِ خدا و ارادهٔ پیامبرش اساسی‌ترین بخش تعلیم پیامبران سامی است؛ و بیمِ همیشگی از خشمِ خدای زورمندِ زودرنج نیز پایهٔ اصلیِ آموزه‌های پیامبران ادیان سامی را تشکیل می‌دهد. این خداشناسی در داستانهائی که خبر از خشم‌آوریِ خدا و نابودگری اقوامِ نافرمان در آتش‌فشان و سیل و زلزله و گردباد می‌دهد بیان شده است، و در این داستانها از مردم خواسته شده که چشم و گوش‌بسته در فرمان پیامبر باشند.

ولی ـ‌چنان‌که خواهیم دید‌ـ نه خدای زرتشت اوصافی شبیه خدای ادیان سامی دارد، و نه خودِ زرتشت دارای اوصافی است که ما از انبیای سامی می‌شناسیم. خدای ادیان سامی یک ذات دست‌نیافتنی است که به‌توسطِ فرزندان و فرشتگانش بر انسانها حکومت می‌کند و حاکمیتش نیز جبّارانه است؛ ولی خدای زرتشت یک دوست است. پیامبرانِ ادیان سامی ذاتهای مافوقِ بشری‌اند، ولی زرتشت یک انسانِ دردشناسِ معمولی است که مزیتش در دردشناسیش است و در تلاشش برای التیام دردهای بشر و آوردن

---

۱. بِرات را در زبان پارسیِ نوینْ برادر گوئیم، اما بلوچها هنوز هم برات گویند.

شادی به‌جامعهٔ انسانها. زرتشت هرچه می‌گوید از درون خودش برمی‌خیزد، ولی پیامبر در ادیان سامی دریافت‌کننده و رسانندهٔ پیامی است که خدا به‌توسط یک فرشته از آسمان برای او فرستاده است. پیامبران ادیان سامی ـ معمولاً ـ با واسطه با خدایشان در ارتباط‌اند، و واسطه نیز یک فرشته است (در دینِ خودمان جبرئیل) که از آسمان می‌آید و به‌آسمان برمی‌گردد و پیام می‌آوَرَد و پیام می‌برَد؛ ولی زرتشت مستقیماً با خدا که در درونِ او است همسخن است. خدای پیامبران سامی در یک لحظهٔ مشخصی خودش را به‌توسط فرشته‌اش به‌پیامبرش می‌شناساند، ولی زرتشت خدا را با مشاهدهٔ نظمِ شگفتِ طبیعت و هستی کشف کرده است. زرتشت نگریسته و اندیشیده و به جستجوی راههای رساندنِ جامعهٔ بشری به‌مرحلهٔ رهایی از درد و رنجها و برخورداری از سعادت و شادزیستی برآمده، در این‌راه به‌نظم شگفت طبیعت پی برده، و نهایتًا از این‌راه به خداشناسی نائل شده، و دانسته که ارادهٔ خدا چنان است که بشر باید برای بهزیستی و شادزیستی خویش از نظم موجود در طبیعت و خدمتِ بی‌منتی که آفریدگانِ پربرکتِ خدا ـ همچون خورشید و ماه و اختران و آب و باد و درخت و گیاه ـ در اختیار انسان و زندگانِ دیگر قرار می‌دهند سرمشق بگیرد و این نظمِ شگفت و خدمتِ بی‌منت را در زندگی جمعی خویش مورد پیروی قرار دهد. زرتشت خدا و ارادهٔ خدا را با تلاش فکریِ خویش کشف کرده است؛ ولی پیامبران ادیان سامی تا لحظه‌ئی که برای نبوت برگزیده شده‌اند هیچ تلاشی برای شناخت خدا به‌کار نبرده بوده‌اند؛ بل‌که خدا در ازل اراده کرده بوده که آنان پیامبرانِ او باشند؛ و برای تحققِ این اراده آنها را به‌دنیا فرستاده و از لحظهٔ تولدشان زیر نظر خویش پرورش داده، و در لحظهٔ مشخصی پیام خویش را برای آنها فرستاده و به‌آنها اطلاع داده که باید حامل پیام او برای انسانها باشند. پیامِ او نیز آن است که انسانها بدانند که من بشر را فقط برای آن آفریده‌ام که مرا بندگی کنند، چشم و گوش‌بسته به‌فرمان پیامبرِ من باشند، دستورهای پیامبرِ مرا که دستورهای من است بی‌چون و چرا اجرا کنند، و فرمان هیچ حاکمی را نپذیرند و نبرند جز فرمان پیامبرِ من و نمایندگان و جانشینانش که به‌دستور من تعیین شده‌اند. پیامبران ادیان سامی از خود هیچ اراده‌ئی ندارند و اجراکنندهٔ فرمانهائی‌اند که توسط وحی به‌آنها ابلاغ می‌شود، ولی زرتشت ارادهٔ خدا را با تلاش و جستجو و نیز مطالعه در نظم طبیعت کشف کرده، و با ارادهٔ خودش تصمیم گرفته که دیدگان انسانها را بر حقایقی بگشاید که باعث شادی در زندگی این‌جهانی و نیک‌فرجامی در زندگی پس از مرگ است.

برترین نشانهٔ ایمان در ادیان سامی دوست داشتن خدا است؛ دوست داشتنِ خدا در دوست داشتن پیامبر و اعضای خانواده‌اش (اهلِ بیتِ نبی) نمود می‌یابد؛ و دوست داشتن پیامبر آن است که انسانِ مؤمنْ همهٔ وجودش ـ هم جانش و هم مالش ـ را در اختیار پیامبر قرار دهد. اما برترین نشانهٔ ایمان در دین زرتشت «پندار و گفتار و کردار نیک» است که در راه شادی و خوشیِ انسانها به‌کار گرفته شود.

وظیفهٔ انسان در ادیان سامی بندگیِ خدا کردن است که به‌توسط نماز و روزه و حج انجام می‌گیرد، و وظیفهٔ انسان در آموزه‌های زرتشت آن است که پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشد.

پیام اصلی دین نزد پیامبرانِ ادیانِ سامی آن است که انسان باید تلاش کند تا به‌وسیلهٔ ستایش شبانه‌روزیِ خدا (ذِکرُ الله) از خشم خدا در امان بمانَد و محبتِ خدا را جلب کند، و پیام اصلی زرتشت آن است که انسان وظیفه دارد که وسائل شادی و آسایش و آرامش دیگران را فراهم سازد.

در ادیان سامی آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود عبادتِ ذلیلانه است، و در آموزه‌های زرتشت آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود نیک‌اندیشی و نیک‌رفتاری و نیکوکاری به هدفِ آبادسازیِ جهان است. پیامبران سامی آمده بودند تا مردم را بندگانِ خدا و فرمان‌برِ خودشان کنند؛ و زرتشت برپا خاسته بود تا مردم را خدمت‌کارِ یکدیگر کند.

هدف آموزه‌های انبیای ادیانِ سامی ساختن آخرت (دنیای پس از مردن) است، و هدف آموزه‌های زرتشت ساختنِ دنیای کنونی است. در ادیان سامی «دنیا مردار است و طالبِ دنیا سگِ مردارخوار» (الدّنیا جیفَةٌ و طُلاّبُها کِلابٌ)؛ ولی اساس و پایه و مایهٔ آموزه‌های زرتشت تبلیغ برای دنیاسازی و شادزیستی است.

پیامبران ادیان سامی پیام‌گیرانِ خدای خودشان‌اند، خدایشان از راهِ وحی و با واسطه با آنها سخن می‌گوید، آنها سخنان او را می‌شنوند و به‌خاطر می‌سپارند و به‌مردم می‌رسانند. ولی زرتشت نه پیام‌گیرِ خدای خودش بل‌که پیام‌دهنده به‌خدا است. ما هیچ‌جا در گاتَه نمی‌بینیم که اهورَمَزدا با زرتشت سخن گفته باشد؛ بل‌که همواره این زرتشت است که خطاب به‌او سخن می‌گوید. زرتشت را در گاتَه همچون کسی می‌بینیم که با درون خودش سخن می‌گوید نه با یک ذات بیرون از خودش. یعنی سخنِ زرتشت با خدایش یک‌سویه است، او سخن می‌گوید ولی خدای او هیچ‌گاه با او سخن نگفته است. به‌عبارتِ دیگر، سخنانِ پیامبران ادیان سامی نه سخنِ خودشان بل‌که سخن خدا است که به‌آنها وحی

می‌شود و پیامهائی که به‌مردم می‌رسانند سخنان خدا است؛ ولی سخن زرتشت ازآنِ خودِ او است که از درونِ خودش برخاسته است.

از این‌رو نباید که زرتشت را در ردیف پیامبرانی قرار داد که در ادیان سامی شناخته‌ایم. نمی‌توان صفت «پیامبر» به‌مفهومی که از ادیان سامی آمده است را برای شخصیتی همچون زرتشت به‌کار برد. زرتشت نه غیب‌دان است، نه معجزه‌گر است، نه معصوم است، نه مافوق بشر است، نه با ادعای این‌که «ولیِ امرِ انسانهای روی زمین است» است طالب اطاعتِ چشم و گوش‌بستهٔ مردم از خودش است، نه خواهان نابودی مخالفان خویش است، نه طالب فرود آمدن خشم خدا بر مخالفان خویش و شکنجه‌های آن‌چنانی برای آنها است، و نه تبلیغ‌گر جهاد و کشتار انسانها است. هیچ‌کدام از صفتهای انبیای سامی بر زرتشت تطبیق نمی‌کند.

پیام زرتشت -به‌بیانِ امروزی- «نفی مطلقِ جهاد برای گسترش دین و سلطهٔ زورگویانه» است. از این نظر، زرتشت در نقطهٔ مقابل پیامبران ادیان سامی قرار می‌گیرد که اساسی‌ترین تعلیمشان جهاد برای گسترش دین و گسترش سلطهٔ جبارانهٔ پیروانشان در جهان است.

چنان‌که پیشتر گفتیم، جنگهای دنیای باستان عموماً جنگهای دینی زیر پرچم خدا بود. مردم جامعه که در اثر تلقینهای رهبران دینی به‌شدت مرعوب بلایای آسمانی بودند به‌مجریان چشم و گوش بستهٔ فرمانهای حکومت‌گران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشیهای تجاوزگرانه شرکت می‌کردند، و به‌قصد آن‌که مردم اطراف را به‌اطاعت فرمان‌روای خویش درآورند و باورهای دینیِ رهبران خویش را بر آنها تحمیل کنند با جان و دلْ مردم را کشتار و غارت می‌کردند. آنچه بهانهٔ جنگها را به‌دست امیران توسعه‌طلب می‌داد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به‌تَبَعِ آن هرکدام از رهبران دینی‌سیاسی گمان می‌کرد که باورهائی که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است و باید که آن را نابود کرد. چنین توهمی برای هزاران سال بر جوامع بشری -به‌ویژه در میان‌رودان و مصر و خوزیه- حکم‌روایی می‌کرد و جنگهای جهادگرانه به راه می‌افکند و ویرانیها و کشتارهای جمعیِ انسانها (نسل‌کُشیها) را به‌دنبال داشت.

زرتشت مصلحی روشن‌بین و انسان‌دوست، و نخستین کس در جهان بود که به‌این حقیقت توجه نمود که اساس اختلافهای جوامع و ستیزها و جنگها و ویرانیها چندگانگی

اُلوهی و دینی است؛ و با اندیشهٔ از میان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای انسانها، و به‌آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول پسندیدهٔ اخلاقیِ مورد اتفاق همگان، نهضتی عظیم به راه انداخت که نه تنها در جهانِ زمان او بل‌که تا دهها سده پس از او بدیع و منحصر به‌فرد بود. او که ـ به‌گفتهٔ خودش ـ مردی سخن‌ور و شیرین‌بیان بود،[۱] تأکید نمود که در جهان یک خدای واحد نادیدهٔ آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار و مهرورز و مردم‌دوست و کردگار است؛ و جز او هرچه را که مردم تحت نام خدا می‌پرستند و به‌نام آنها جنگها به راه می‌اندازند دیوان مردم‌فریب و جنگ‌افروزند که آبادیها را به ویرانی و بشریت را به‌درد و رنج و تباهی می‌کشانند. آنچه جنگها را به راه می‌اندازد روح خبیثی به‌نام «اَنگرَمَنیو» است که در انسان لانه کرده است و او را تحریک به‌سلطه‌طلبی و جنگ و خون‌ریزی می‌کند.

پیشتر گفتیم که اقوام آریایی خدایانشان را با لقبهای اَهورَ و دیوَ خطاب می‌کردند و بعدها اَهورَ خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیوَ خدای مورد پرستش آریان مهاجر هند شد. اَهورَ برای ایرانیان صفت مجرد ایزدان آسمانی بود که به‌مرور زمان به‌یک خدای یگانه تبدیل شده بود. چنین امری در میان همهٔ اقوام جهان وجود داشته و زمانی که برخی از جوامع بشری به‌باورِ تک‌خدایی رسیدند خدای هرکدام از اقوام یکتاپرست همان صفت مشترک خدایان دیرینه بود که به‌صورت خدای واحد درآمد. إلٰه در روزگاران دور صفت مشترک خدایان قبایل عرب بود، و هرکدام از خدایان عرب یک الله بود که معرفه‌اش ألإلٰه می‌شد. این لفظ به‌مرور زمان به‌شکل «الله» درآمد. بت‌خانه‌های عرب عموماً «بیت الله» (خانهٔ الله) نامیده می‌شدند، و عربها خدایانشان را با خطاب «اللّٰهُمّ» (ای الله‌ها) مورد خطاب قرار می‌دادند. به‌تدریج الله به‌خدای مجرد آسمانی تبدیل شد، سپس به‌دنبال تحول در فکر دینی عرب و گسترش دینِ مسیحیت در سرزمینهای شمالی عربستان و به‌دنبال آن ظهور اسلام، الله به‌خدای آسمانها و زمین و آفریدگار یکتا مبدل شد که پیامبرانش را فرستاده بود تا راه رستگاری را که بندگیِ الله و فرمان‌بری از پیامبر بود به‌انسانها نشان دهند.

زرتشت اعلام کرد که خدای حقیقیِ جهان «اهورَمَزدا» است که آفریدگار و پروردگار و کردگار و کارساز و توانا است، و دیگر هرچه خدا نامیده می‌شود دیوَ و دشمن بشر است، و کسانی که با ادعای نمایندگیِ آنها به‌مردم فرمان می‌دهند سلطه‌جویانی مردم‌فریب‌اند. او

---

۱. یَسنَه ۸/۲۹.

اعلان نمود که اهورَمَزدا و **سپَنتَه‌مَنیو** (منشِ مقدس) و **وُهومِنَه** (منشِ نیک‌اندیشی) و **اَرتَه** (منشِ عدالت) او را برای راهنمایی بشریت به‌سوی رستگاری مورد حمایت قرار داده‌اند تا پیامهای نجات‌بخشش را به‌همهٔ مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به‌همگان نشان دهد، دشمنیها و جنگها و ویران‌گریها و تجاوزها را از جهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار بدارد. این سخنِ او را بالاتر خواندیم.

او با بینش عمیقی که نسبت به واقعیتهای جامعه داشت دریافته بود که خیر و شر و نیک‌اندیشی و بداندیشی خصلتهای ذاتیِ انسان است که با انسان زاده شده است؛ و با این دریافت کوشید که کلیدی بیابد برای گشودنِ قفل این تضادی که در درون انسان نهفته بود، و برآن شد که با معرفی خیر و شر دیده‌های مردمِ نیک‌اندیش را بر روی حقایق بگشاید و آنها را به راه خیر افکنده از راه شر برحذر دارد. او پیامهایش را به‌این‌گونه به‌گوش مردم می‌رساند:

اینک من می‌خواهم سخن بگویم. شما که نزدیک‌اید و شما که دور اید، اگر خواهان تعلیم گرفتن‌اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همهٔ شما اینها را که من می‌گویم به‌خاطر بسپارید. از این‌پس بدآموزان و دروغ‌پردازان با فسادکاریهای گفتاری و عقیدتی‌شان زندگی مردم را به‌تباهی نتوانند کشید.

من دربارهٔ آن دو گوهرِ همزادی سخن می‌گویم که در آغازِ آفرینش پیدا شدند. آن‌یک که فضیلت بود به‌دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچ‌گاه با هم توافق نخواهند داشت».

من از چیزی سخن می‌گویم که اهورَمَزدا در این زندگی به‌من آموخته است. هرکه از شما آنچه را که من می‌اندیشم و اعلام می‌دارم به‌کار نبندد در زندگیش همچنان رنج خواهد کشید. من از چیزی سخن می‌گویم که برای زندگی بهترین چیز است...

من از چیزی سخن می‌گویم که آن ذات اقدس به‌من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده در بر دارد. من دربارهٔ آن ذاتی سخن می‌گویم که برترین ذات است، و او را می‌ستایم.[1]

اینک سخن می‌گویم با کسانی که گوشِ شنوا دارند دربارهٔ آنچه که انسانِ خردمند باید به‌خاطر بسپارد، و اَهورَ و وُهومِنَه را بستاید؛ می‌خواهم دربارهٔ رحمتی که مشمول فروغ

---

۱. یَسنَه ۴۵/ ۱ـ۶.

ایزدی است سخن بگویم ـ آن رحمتی که شامل حال کسانی می‌شود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشهاتان بهترین چیزها را. به‌آنها با دیدگان روشن‌بینِ ذهنتان بنگرید تا پیش از آن‌که فرجام بزرگ فرارسد هرکدامتان بتوانید تصمیم درست را در انتخاب میان دو راه اتخاذ کنید و راهی را برگزینید که سعادت و خوش‌بختی در آن نهفته است.
اینک آن دو گوهرِ نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و میانِ این‌دو آن‌کس که خردمند است راستی را برمی‌گزیند ولی آن‌که نادان است چنین نمی‌کند.
و چون این دو گوهر در آغاز به‌هم برآمدند زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین زندگی برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دو گوهر آن‌یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ و آن‌که بهترین گوهر بود و از آسمانها جامهٔ نستوهی بر تن داشت راستی را برگزید؛ و چُنین‌اند همهٔ کسانی که با کردار شایسته خواهان خشنودیِ اهورَمَزدا باشند. در میان این دو گوهرِ همزاد، دیوَها راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به‌هوسِ هوش‌رُبا مبتلا شدند و بدترین پندار را برگزیدند و خشم‌گینانه جمعیت آراستند تا جهانِ بشریت را به‌تباهی و فساد بکشانند.[1]

شاید زرتشت نخستین انسانِ روی زمین و عرصهٔ تاریخ باشد که به‌حقیقتِ متضاد بودن سرشت بشری پی برده بود و درصدد حل این تضاد به‌قصد خوش‌بخت کردنِ انسانها برآمد. ما در جهان باستان، دیگر هیچ اندیشه‌مندی را نمی‌شناسیم که این‌گونه تعریف روشنی از سرشتِ انسانی و از «خیر و شر» و «فضیلت و رذیلت» ارائه داده باشد.

در سروده‌های او، همان‌گونه که اهورَمَزدا و وُهومِنَه و اَرتَه در ضمیر انسان جای دارند، خیر و شر نیز بخشی از ذات بشر است. اما انسانِ بافضیلت آن است که بتواند خویشتن را از سرشتِ شر برهاند و از سرشت خیر پیروی کند. به‌عبارت دیگر، از نظر زرتشت، تلاش برای دست‌یابی به‌سعادتْ جدال با خویشتن و بریدن از بخشی از وجود خویشتن است که همان خصیصهٔ اَنگرَمَنیو (اهری‌مَن) باشد.

این‌جنبه از آموزه‌های او ستون اصلیِ بنیان تربیتِ اخلاقی‌ئی است که او در

۱. یَسنَه ۳۰/ ۱ـ۶.

سروده‌های خویش برپا داشته است. ما به‌دشواری می‌توانیم اندیشه‌مندِ دردشناسِ دیگری را در جهان باستان بیابیم که اخلاق را این‌گونه واضح و روشن تعلیم داده باشد. زرتشت ابتدا انسان را به‌آن‌گونه که هست (موجودی باشعورِ خودآگاهِ اندیشه‌ور، و ترکیبی از خصلتهای خیر و شر که سرشتیِ او است) تعریف کرد، آن‌گاه کوشید که تعریف دقیقی از انسان به‌آن‌گونه که باید باشد ارائه دهد، و به‌انسانها بیاموزد که چه‌گونه باید از خصلتهائی که باعث رنج‌اند رهید و به خصلتهائی که باعث سعادت‌اند دست یافت.

ما وقتی گاتَه را مطالعه می‌کنیم زرتشت را انسانی می‌یابیم که برای رنجهای بشریت به‌شدت رنج می‌کشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختیهای مردم بیابد و به‌آنان نشان دهد و همگان را به رستگاری برساند. و چون می‌داند که این کارِ مشکل از عهدهٔ یک انسان یا حتّا یک گروه از انسانها برنمی‌آید، همواره دست دعا به‌درگاه آفریدگار بلند می‌کند و از او یاوری و فروغ می‌طلبد، و درعین حال از او می‌خواهد که این‌همه بدبختی و نابه‌سامانی و جنگ و خون‌ریزی و فساد را که در جهان وجود دارد و آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده است از میان بردارد. او احساس می‌کند که وظیفه دارد بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می‌بیند که زورمندان (کاوےها، کرپنها، اوسیجها، گرهماها) با همهٔ توانشان با او مخالفت می‌ورزند، و یاوری از میان انسانها برای خودش نمی‌یابد؛ و برای همین هم او را در سروده‌هایش می‌بینیم که همواره در اندیشهٔ یافتن راهی برای به‌سرانجام رساندن وظیفهٔ خطیری است که بر دوشِ خویش نهاده است، و از تنهایی و بی‌یاوری رنج می‌کشد. او در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورَمَزدا (درواقع، خطاب به‌درونِ خویشتن) چنین می‌گوید:

> به‌کدام سرزمین رو کنم، به‌کجا پناه برم از دست این زورمندانِ پیروِ دروغ، از دست این مردمی که با من بی‌انصافی می‌کنند؟ هیچ‌کدام از آنها روی خوش به‌من نشان نمی‌دهد.
>
> پروردگارا! من باید به‌چه وسیله‌ئی خشنودی تو را به‌دست آورَم؟
>
> پروردگارا! من نیک می‌دانم که به‌تنهایی توان انجام هیچ کاری را ندارم، زیرا فقط اندک‌شماری از مردم با من‌اند. من از تو -پروردگارا- می‌خواهم که مرا چنان یاوری کنی که یک دوست نسبت به‌دوستش می‌کند. به وسیلهٔ اَرتَه (خصیصهٔ عدالت) به‌من بیاموز که راهِ رسیدن به وهومنه (نیک‌اندیشی و نیکوکاری) را چه‌گونه باید پیمود.

پروردگارا! وقتی پیروان دروغ درصددِ آزار رساندن به‌من برمی‌آیند، به‌جز اندیشهٔ نیکِ اعطاییِ تو و فروغ روشن‌گرِ تو چه کسی یاور و پشتی‌بانِ مردی همچون من خواهد بود؟ در این تنهایی و بی‌کسی فقط توئی -پروردگارا- که دست مرا می‌گیری و به راهِ درست رهنمون می‌شوی.[1]

زرتشت احساس می‌کند که وظیفهٔ هدایت بشر به‌سوی خوش‌بختی به‌وی سپرده شده است. لذا در پرسشی که از زبان روح هستی [گِئوش اوروَن) از درون خویشتن می‌کند خطاب به اهورَمَزدا می‌گوید که تو مرا برای بشریت آفریده‌ای؛ و از او می‌خواهد که در این‌راه یاور و راهنمایش باشد:

گِئوش اُروَن (روح هستی) به‌درگاه تو استغاثه کرد که مرا چه کسی آفریده و به‌چه منظوری آفریده است؟ زورمندانِ خشونت‌ورز به‌من تعدی می‌کنند. پروردگارا! من جز تو چوپانی ندارم؛ مرا به‌چراگاهِ شایسته رهنمون باش.[2]

زرتشت درعینِ آن‌که شدیدًا از کاوی‌ها و کرپنها و اوسیج‌ها و گرهماها بیزاری می‌جوید درصدد است که به‌آنها، به‌همهٔ زورمندان پیرو دروغ و فریب، بیاموزد که رستگاری در پیروی از راستی و نیک‌اندیشی است. او تصریح می‌کند که اگر از آنها بیزاری می‌جوید نه از سرِ کینه و دشمنی بل‌که از سرِ خیرخواهی است؛ زیرا خواهان نیک‌زیستی برای همگان است:

پروردگارا! من از تو می‌پرسم، به‌من بگو که در میان آنهائی که مورد خطاب من‌اند کدامشان دوست‌دارِ راستی و کدامشان پیروِ دروغ است! دشمن در کدام سو است! آیا پیرو دروغ که خواهان رحمتِ تو نیست دشمن است؟ چرا او چنین است؟ آیا باید او را دشمن پنداشت؟[3]

زرتشت را در سروده‌هایش دارای وظیفه و مأموریتی جهان‌شمول می‌بینیم که خود را نجات‌بخشِ بشریت معرفی می‌کند و به‌همهٔ اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عمومًا توسط خدای قبیله‌یی‌شان برای نجات قوم و قبیلهٔ خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها

---

۱. یَسنَه ۴۶/ ۱-۲ و ۷.

۲. یَسنَه ۲۹/ ۱.

۳. یَسنَه ۴۴/ ۱۲.

هدفشان فقط رستگاری قوم خودشان بود بل‌که خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و نابودی آنها را می‌خواستند. موسا که توسط خدای بنی‌اسرائیل برگزیده شده بود تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از بردگیِ فرعون مصر و کوچاندن آنها به‌جای دیگری بود که در آزادی بزِیَند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بل‌که ـچنان‌که در جای خود خواهیم دیدـ به‌همهٔ اقوام روی زمین به‌دیدهٔ دشمنِ درخور نابودی می‌نگریست، و حتّا همزیستی با اقوام غیراسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان یهوه ـخدای اسرائیلـ بودند ممنوع کرده بود. تلاشِ جهادگرانه برای تصرف سرزمینهای اقوامِ بیگانه و نابودگری اقوام بیگانه اساس آموزه‌های موسا را تشکیل می‌داد، و آن‌را در جای خود خواهیم خواند. ولی در هیچ جای گاتَه نمی‌بینیم که زرتشت در یک مورد هم برای رستگاری قبیلهٔ خودش ـاسپیتامَهـ دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به‌آنان گفته باشد که من برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بل‌که در همه‌جا خطابش به‌مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همهٔ مردم روی زمین به‌اَهورَ روی آورند و از دیوَ بپرهیزند و دور شوند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همهٔ بشریت در آرامش و آسایش به‌سر ببرند.

بیشترِ سروده‌های زرتشت حالت یک گپِ گفتِ (مونولوگِ) دوستانه با اهورَمَزدا دارد.

خدا در سروده‌های او نه یک پادشاه قهارِ جبارِ منتقمِ خشم‌آورِ پرزور، بل‌که یک دوستِ بسیاردان و مردم‌دوست و مهرورز است. او وقتی خدا را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد و از او یاری می‌طلبد که بتواند مردم را به راهِ نیکی و راستی رهنمون شود چنان با خدا سخن می‌گوید که انگاری یک دوست در برابر یک دوست نشسته است و با او مشورت و نزد او گلایه می‌کند. او وقتی با خدا سخن می‌گوید انگاری خدا در درونِ خودِ او است، و او در حقیقت با ضمیر خودش و درونِ خودش سخن می‌گوید، و در تلاش است تا راهی موفقیت‌آمیز برای اصلاح جامعه و برطرف کردن کژیها بیابد:

پروردگارا! به‌ما بگو و با بیانِ خودت به‌ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا من بتوانم همهٔ مردم روی زمین را به راهِ تو درآورم.[1]

پروردگارا! آیا می‌توانم از تو بخواهم که به‌من به‌عنوان یک دوست آنچه را که شایسته

---

۱. یَسنَه ۳۱/ ۳.

است به‌من بیاموزی و دوستانه راهِ درست را به‌من نشان دهی تا از وُهومنَه (اندیشهٔ نیک) پیروی کنم و وجودم مالامال از عشق و محبت گردد؟ تو، پروردگارا، که از اعماق روح همگان خبر داری؛ تو که پدیدآورندهٔ راستیها و نیکیها استی.[۱]

پروردگارا! تو را فرامی‌خوانم، تو نیز به‌ندای من توجه کن و همان‌گونه که یک دوست به‌دوستِ خودش یاوری می‌رساند به‌من یاوری برسان. به‌من بیاموز تا آن‌گونه که شایسته و بایسته است از نیک‌اندیشی (وهومنه) برخوردار شوم.[۲]

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده‌ام، و با نیک‌اندیشی یکی شده‌ام، و به‌خوبی می‌دانم که هرکار نیکی را اهورَمَزدا پاداش خواهد داد، هرچه در توان دارم را در راهِ آموزش دادن به‌انسانها برای پیروی از راستی و عدالت به‌کار خواهم گرفت.[۳]

پروردگارا! آیا به‌بیانِ خودت و از عمق روح خودت به‌من یاد خواهی داد که چه‌گونه می‌شود برای همیشه راه راست و نیک‌اندیشی را در پیش گرفت؟[۴]

پروردگارا! تو به‌نیکانْ گوهرِ فضیلت داده آنان‌را به‌نیروی پارسایی و راستی آراسته‌ای، ولی بدکاران را خوئی آتشین است؛ و این‌دو از یکدیگر متمایز اند. همهٔ کسانی که گوشی شنوا دارند این حقیقت را درک خواهند کرد و به راه تو درخواهند آمد.[۵]

برخلاف ادیان سامی که پیامبرشان بی‌اراده و تصمیم خودش از جانب خدای آن قومْ برگزیده می‌شود و خدا در نخستین پیامش خویشتن را به‌او می‌شناساند و همچون یک پاشاه زورمند و فرمان‌ده مطلق به‌او فرمان می‌دهد (و این‌را در جای خود دربارهٔ موسا و یهوه خواهیم دید)، در سروده‌های زرتشت می‌بینیم که او در تلاش برای یافتنِ حقیقت و منشأ نیکی، از راه مکاشفهٔ درونی، در ژرفای ضمیر خویش به‌شاخت خدا نائل شده است. این موضوع را او چند جا در گاتَه تکرار کرده است. به‌عنوانِ دو مثال:

پروردگارا! آن روزِ فرخنده کی فراخواهد آمد که جهانیان به‌سوی راستی و پاکی روی آورند و خیرخواهانِ رستگاری‌بخش با آموزه‌های بخردانهٔ خویش مردم‌را به‌سوی

---

۱. یَسنَه ۴۴/ ۱ـ۲.
۲. یَسنَه ۴۶/ ۲.
۳. یَسنَه ۲۸/ ۴.
۴. یَسنَه ۲۸/ ۱۱.
۵. یَسنَه ۴۷/ ۶.

سعادت و نیک‌فرجامی رهنمون شوند؟ نیک‌اندیشی (وُهومنَه) چه وقت به‌سوی همگان روی‌آور خواهد شد؟ پروردگارا! من یقین دارم که تو چنین روزی را خواهی آورد.[1]

پروردگارا! هم‌آنگاه که تو را در ضمیر واندیشهٔ خویش درک کردم دانستم که آغاز و پایان همهٔ هستی تو استی. چون با دیدهٔ دل به‌تو نگریستم تو را منشأ خیر مطلق (پدرِ وهومنه) یافتم. دانستم که تو آفریدگار روح هستی (گِئوش اُروَن) و دادار حقیقی و آفریدگار عدالت (اَرتَه) و داور کردارهای مردم جهان‌ای. دانستم که نیک‌اندیشی و نیک‌منشی (وهومنَه) را تو به‌کسانی عطا می‌کنی که در تلاش‌اند تا با کردارهای نیکشان تو را خشنود سازند.[2]

چنین شناختی از خدا ناشی از یک پرسش اساسی است که زرتشت از خویشتن کرده بوده است، و آن همانا این پرسش است که هدف از خلقتِ انسان چیست، انسان برای چه به‌این دنیا آمده است، و هدف غاییِ زندگی بشر چیست؟ این همان پرسشی است که زرتشت در سرودهای یَسنَه ۴۴ در یک گپِ گفت (مونولوگ) که با اهورَمَزدا ـ و در واقع با خویشتن ـ داشته از اهورَمَزدا پرسیده است.

در آموزه‌های زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچ‌کدام از دینهای دیگر دیده نمی‌شود؛ و آن تقدس بخشیدن به‌آفریدگانِ خوب و مفید اهورَمَزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهائی را در ستایش خورشید، ماه، اختران، رودخانه و آب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده‌های طبیعی و حتّا جانورانِ اهلیِ سودمند می‌یابیم. این پدیده‌ها در آموزه‌های زرتشت به‌صورت جلوه‌های ارادهٔ آفریدگار مطرح‌اند و ستایش از آنها در حقیقتِ خویش ستایش ارادهٔ اهورَمَزدا، و به‌بیانی دیگر ستایش ذاتِ اهورَمَزدا است. اینها استند که ادامهٔ حیات بشر را به‌ارادهٔ اهورَمَزدا ممکن ساخته‌اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگار و نیک و شایستهٔ ستایش‌اند:

زمین‌را می‌ستائیم که ما را با بردباری بر پشت خویش حمل می‌کند. زنان را می‌ستائیم ای اهورَمَزدا که از آنِ تو استند که زایندهٔ ما استند و با راستی و ایمانشان و با تلاش و کارشان و با فداکاریهاشان فرزندانِ نیکوکار و راست‌کردار می‌پرورند. آبهای

---

۱. یسنه ۴۶/ ۳.
۲. یَسنَه ۳۱/ ۷ـ ۹.

فروریزنده از بالا و آبهای چشمه‌ساران و آبهای روان و آبهای ایستا را می‌ستائیم که خدای بزرگ برای ما فرستاده است و مظهر پاکی و نیکی‌اند و به‌ما خدمت می‌کنند و برای ما همچون مادرانِ زاینده‌اند. همهٔ مظاهرِ نیکویی را می‌ستائیم و به‌همهٔ نیکیها و نامهای نیک نماز می‌بریم زیرا آفریدگان خدا استند، و با ستایش اینها تو را می‌ستائیم و در پیش‌گاه تو نماز می‌بریم ای خدای بزرگ، و با ستایش اینها خویشتن را با تو یکی می‌کنیم و نیایشهامان را به‌تو تقدیم می‌داریم. گاوان زاینده و شیرده را می‌ستائیم. کودکان زیبای شیرخواره را می‌ستائیم. ما همهٔ آنهائی را می‌ستائیم که در تنگیها و سختیها دست‌گیرانِ مردم‌اند و همچون آبها بخشنده و نیکی‌کننده‌اند.[1]

ستایش مظاهر هستی شبیه سرودهٔ بالا در اوستا بسیار است. انسان وقتی این ستایشها را می‌خواند به‌یاد این سخنِ سعدی شیرازی می‌افتد که «به‌جهان خرم از آن‌ام که جهان خرم از او است؛ عاشق‌ام بر همه عالَم که همه عالَم از اواست». سعدی از آن‌رو عاشق همهٔ جهان است که همهٔ جهان جلوهٔ ارادهٔ خدا است؛ او که مسلمانِ ایرانی است چنین عقیده‌ئی را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به‌تحقیقْ آن‌را از روزگارانِ دوری به‌ارث برده و سپس بر زبان آورده است. ستایش پدیده‌های طبیعی در آئین زرتشت زیباترین جلوهٔ توحید او است که همه‌چیز را نشأت‌گرفته از خدا می‌بیند و او را منشأ همهٔ نیکیها و خوبیها و راستیها و خوشیها می‌داند. همهٔ پدیده‌های طبیعی را خدا آفریده و به‌تسخیر بشر درآورده تا بشر توسط آنها به‌سعادت و خوشی دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و او را بستاید که این‌همه نعمتها را به‌او ارزانی داشته است. این پدیده‌ها نیز چون‌که آفریدگانِ نیکِ آفریدگارند باید که ستوده شوند و از راه آنها به‌ذات آفریدگار پی برده شود، زیرا تجلیِ ذات آفریدگار را در همه‌چیز می‌توان دید.

زرتشت را در خلال گاتَه انسانی می‌یابیم که نه تنها به‌انسانها بل‌که به‌همهٔ آفریدگانْ عشق می‌ورزد، و نه تنها برای انسان بل‌که برای همهٔ موجوداتِ روی زمین خواهان آسایش و آرامش است. او انسان را خیرگرا و شرستیز می‌داند و تصریح می‌کند که انسان ذاتًا نیک‌اندیش و عدالت‌گرا است.[2]

این درست برخلاف آموزه‌های ادیان سامی است که انسان را ذاتًا شرگرا و خیرگریز

۱. یسنه ۳۸ سراسر.
۲. یَسنَه ۴۷/ ۴.

می‌دانند. خیرگریزی و شرگرایی انسان در ادیان سامی با نخستین انسان یعنی آدم ظهور می‌یابد. خدا روزی که آدم را آفرید به‌او گفت که به‌سخنان ابلیس گوش ندهد که ابلیس دشمن او است. و به‌او گفت که از میوهٔ یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم در عین حالی که در باغِ خدا و نزدیکِ خدا می‌زیست هم به‌سخن ابلیس گوش داد و هم از آن میوه خورد، و درنتیجه مورد خشم خدا قرار گرفت. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری برسر مردم بود و مردم از او می‌ترسیدند ناگزیر از بدی دوری می‌کردند، ولی همین‌که فرصتی می‌یافتند یا همین‌که پیامبرشان از دنیا می‌رفت به روال پیشینشان برمی‌گشتند. خیرگریزی و شرگرایی در ادیان سامی خصیصهٔ ذاتیِ انسان شمرده شده است؛ ولی نزد زرتشت انسان ذاتًا خیرگرا و شرگریز است. در آموزه‌های ادیان سامی دستور داده شده که انسانهای شرگرا (کسانی که خدای خودی را نمی‌پرستند و مطیع پیامبر زمانه نیستند) را نابود کرد تا شر از میان برود؛ ولی در آموزه‌های زرتشت باید عوامل و مسببات شر را از میان برد و مردم را با خیر و شر آشنا کرد، آن‌گاه شر از میان خواهد رفت و خیر گسترش خواهد یافت، و کسانی که از خودبیگانه شده و به‌شر گرایش یافته‌اند وقتی خیر را شناختند گرایش به‌خیر خواهند یافت.

زرتشت اساس آموزه‌هایش را بر روی محبت به‌آفریدگان اهورَمَزدا بنا نهاد و مسئولیت اول و آخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه و کشتزار و درخت و جانوران اهلی (ستوران) اعلان کرد، و بنابر آن هرگونه تعدی به‌انسان و جانور و محصولات و آبادیها را شدیدًا نکوهیده آنها را کردار کسانی نامید که از دیوَها فرمان می‌برند تا خوشی را از مردم بگیرند و جهان را تباه کنند.[۱]

از آنجا که کاویان در تلاشهای گسترش‌طلبانه‌شان درگیر جنگهای همه‌جانبه با هم بودند و این جنگها ویرانیها و رنجها برای مردم به‌دنبال می‌آورد، او نوک پیکان حمله را متوجه کاوےها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد که به‌عقیدهٔ او روح و خرد مردم را به‌بند کشیده بودند و با به راه انداختن جنگهای تجاوزکارانه و ویران‌گر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به ویرانه مبدل می‌کردند.[۲]

او به‌قصد براندازیِ آداب و رسوم خشنِ موجود باهمهٔ مظاهر دینیِ روز به‌مبارزهٔ

---

۱. یَسنَه ۳۲/ ۳-۱۲.

۲. یَسنَه ۹/ ۱۸؛ ۳۲/ ۱۳-۱۵؛ ۴۴/ ۲۰؛ ۴۶/ ۱۱.

لفظی و تبلیغی برخاست و مراسم عبادیِ آریان را که با باده‌گساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات قربانی برای خشنودی خدایانشان همراه بود کردارهای جاهلانه، و قربانی حیوانی را تباه‌کاری و کردارهای ستم‌گرانه و نابودکنندهٔ حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدیدِ لفظی قرار داده گفت که این کردارها خشم آفریدگار را برخواهد انگیخت. نیز، او کسانی که در برابر انسانهای مسالمت‌جو سلاح برمی‌کشند و به‌جنگ برمی‌خیزند و کشتزارها و آبادیها را تباه می‌کنند را پیروانِ دَیوَ و دروغ نامید و تأکید کرد که اینها گم‌راهانی‌اند که با این کارهای جاهلانه از دیوَها یاوری می‌طلبند و بر سر دست‌یابی به متاع دنیاییْ آبادیها را ویران می‌کنند و انسانها را به‌خاک و خون می‌کشند.

او گفت که کسانی که جنگ می‌افروزند و آبادیها را تباه می‌کنند مردمی نابخرد استند که با کردارهای نارواشان گِئوش اُروَن (روح هستی) را به‌فریاد درآورده‌اند.[1]

او ضمن تحریم کردن نوشابهٔ مستی‌آور و زائل‌کنندهٔ هوش انسان تأکید کرد که کسانی که نوشابهٔ مستی‌آور می‌نوشند و برای خشنودی دیوَها و خدایان دروغین به‌پایکوبی می‌پردازند و همراه با خروشهای مستانه خون جانوران را به‌قصد تقدیم به‌خدایان دروغین بر زمین می‌ریزند، دیواپرستانی‌اند که از نیکی دوری می‌جویند و به‌بدی می‌گرایند.[2]

گفتیم که در باورِ زرتشت، مردم ذاتًا گرایش به‌نیکی دارند و از بدی بیزار استند. از این‌رو است که می‌بینیم او تأکید می‌کند که اگر بدآموزیهای رهبران مردم‌فریب و مدعیانِ دروغین نمی‌بود همگان درست‌کردار و آشتی‌جو و مهرپرور می‌شدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان می‌کوشیدند. او تصریح می‌کند که شر و بدی نه متعلق به‌جهان انسانها بل‌که ازآنِ اقلیم هفتم و خُوانیرَث است که اقلیم دیوَها است، و دیوَها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعده‌های دروغین و فریبا شیفتهٔ متاع دنیایی کرده در دلهاشان آرزوی جاودانگی نهاده‌اند و به این‌وسیله به‌دست این فریب‌خوردگانْ خشونت می‌پراکنند و جهان را به‌تباهی می‌کشانند و درد و رنج را برای بشریت می‌آورند.[3]

به‌گفتهٔ او، آنچه مردم را از فطرت خویش بیگانه می‌کند نیروی دیومنشی است که به درون انسانهای کج‌اندیش حلول می‌کند و آنها را به‌دیوهای خشم‌آور و آزمند و کینه‌ورز تبدیل می‌کند. این نیروی دیومنش که **انگرَمَنیو** (منش خبیث) نام دارد از آغاز آفرینش

---

۱. یَسنَه ۳۲/ ۳-۱۶؛ ۴۴/ ۲۰.
۲. یَسنَه ۳۲/ ۱۳ و ۱۴؛ ۴۷/ ۱۰.
۳. یَسنَه ۳۰/ ۶؛ ۳۲/ ۵؛ ۳۳/ ۳.

با بشر زاده شده؛ همان‌گونه که **سپَنتَه‌مَنیو** (منش مقدس) نیز با او زاده شده است.[۱] اَنگرَمَنیو همواره انسان را به‌سوی بدی و فساد سوق می‌دهد، و سپَنتَه‌مَنیو او را به‌سوی نیکی و عدالت رهنمایی می‌کند. انسان خردمندی که از سپَنتَه‌مَنیو پیروی کند و نیکوکاری پیشه سازد و با کار و کوشش خود جهان را آباد کند، خدا از او خشنود می‌شود و در این زندگی شادی و در زندگی اخروی خوش‌بختی ابدی به‌او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع اَنگرَمَنیو شود و با پیروی از فرمان دیوَها بدکرداری پیشه کند و امنیت و آرامش مردم را از بین ببرد، در این زندگی به‌درد و رنج و در آخرت به رنج جاویدان گرفتار خواهد آمد.[۲] و تأکید می‌کند که نیک‌فرجامی و شادی ابدی برای کسی است که نیکی و شادی را برای همگان خواهد.[۳] یعنی کسی که درصدد نشان دادن راه درست به‌دیگران و خواهان شادی و نشاط دیگران و در تلاش خوش‌بخت کردن دیگران باشد بهترین فرجامها را خواهد داشت.

آن‌چه در آموزه‌های زرتشت توجه پژوهش‌گران را به‌خود جلب می‌کند آن‌که او -برخلاف انبیای سامی- خودش را اصلاح‌گر و احیاکنندهٔ ادیانِ قبیله‌یِی موجود اعلام نمی‌کند، بل‌که با باورهای موجود به‌مبارزه برخاسته و به‌جای آن‌که درصدد پالودن آنها باشد در تلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ آموزه‌هائی که ارائه می‌کند برای جوامع پیرامونِ او تازگی دارد.

انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روانِ پیامبرانِ قبیله‌یِی خودشان بودند، و می‌کوشیدند که آن‌دسته از آموزه‌هائی که کهنه و فرسوده شده بود را اصلاح کنند و به‌شکلی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه در زمان آنها سازگار باشد. مثلاً موسا در بنی‌اسرائیل دنباله‌رو یعقوب و اسحاق و ابراهیم بود. بعدها در قبیلهٔ او عیسا آمد تا دین موسا را از آلایشها بزداید، و آموزه‌های موسا که در کتاب دینی یهود بود اساس دین او را تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز اگرچه از قبایل اسرائیلی نبود ولی خود را ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی معرفی کرد و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهودان و مسیحیان را بخش جدایی‌ناپذیر اسلام اعلام داشت، و درعین حال همهٔ مراسم دینی موجود در مکه را ضمن اصلاحاتِ ساده‌ئی (فقط با کنار نهادنِ بتها) تثبیت کرد. ولی

---

۱. یَسنَه ۴۹/ ۴ ۳۰/ ۲-۳.

۲. یَسنَه ۳۰/ ۴-۱۱؛ ۳۱/ ۱۵-۱۶؛ ۴۵/ ۷؛ ۴۶/ ۱۱ و۱۹؛ ۴۸/ ۲؛ ۴۸/ ۴.

۳. یسنه ۴۳/ ۲.

زرتشت با یک اقدام انقلابیْ برضد همهٔ مظاهر دینیِ زمان خویش شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوانِ مردم‌فریب خوانده به‌آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که آموزه‌هایش کاملاً انقلابی بود و زندگی عقیدتیِ مردم را زیرورو می‌کرد و عدالتی آرمانی را تعلیم می‌داد که تا آن‌زمان برای مردم جهان ناشناخته بود.

در آموزه‌های زرتشت هیچ واسطه‌ئی و هیچ شفاعت‌گری میان خدا و انسان وجود ندارد، زیرا خدا چون‌که در درون انسان است چندان به‌انسان نزدیک است که انسان می‌تواند مستقیماً با او هم‌سخن شود، آن‌گونه که خودِ زرتشت با او به‌عنوان یک دوست و آشنای دیرینه هم‌سخن می‌شود و مسائل و مشکلات خویش را با او در میان می‌نهد. این‌همه خطابهای دوستانه به‌اهورَمَزدا در گاتَه که زرتشت کرده است یکی از اهدافش تعلیم دادن به‌انسانها است که می‌شود این‌گونه خدا را مورد خطاب دوستانه قرار داد؛ ولی برای آن شرطی قرار داده است و آن این‌که انسان خویشتن را با خصلتهای نیک‌اندیشی و راستی و عدالت بیاراید.

زرتشت به‌انسانها نمی‌گوید که بیائید تا خداشناسی را من به‌شما بیاموزم؛ بل‌که می‌گوید که من چند خصلتِ نیکو که از صفتهای خدا استند و فضایل ملکوتی‌اند را به‌شما می‌آموزم، شما اینها را بگیرید و به‌کار بندید، پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشید، آن‌گاه خواهید توانست که همنشین و هم‌سخن خدا و حتّا شبیه خدا شوید. او تصریح می‌کند که خدا را به‌وسیلهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، و به‌وسیلهٔ برخورداری از فضایلِ وهومنه و اَرتَه توان شناخت، و به‌همین وسیله ارادهٔ او را انجام توان داد.[1]

به‌عبارت دیگر، او به‌انسانها می‌آموزاند که عوامل و اسبابِ نزدیکی به‌خدا و شبیه خدا شدن در درون خودِ انسان نهفته است، و هر انسانی که مایل باشد می‌تواند که آنها را کشف کند و به‌کار بندد و خویشتن را به‌کمال و خداگونگی برساند.

پیامبرانِ ادیان سامی به پیروانشان می‌آموزاندند که چه‌گونه می‌شود که بندهٔ سربه‌زیر و تسلیم‌پذیر برای خدا بود. زرتشت کوشید تا به انسانها بیاموزانَد که چه‌گونه و به چه راهی با چه وسائلی می‌توان که همچون خدا و همنشین و همزبانِ خدا شد.

فضایل ملکوتی در آموزه‌های زرتشت

فضایل ملکوتی که زرتشت معرفی کرد یک مجموعه والاترین فضایلِ اخلاقی استند

---

۱. یسنه ۴۱/ ۸ و ۴۷/ ۱.

که انسان را به‌کمال و جاودانگی و خداگونگی می‌رسانند. او تعلیم داد که انسان می‌تواند با برخورداری از فضایلِ ملکوتی خود را شایستهٔ رسیدن به‌سعادت دو جهانی و همسانی با اهورَمَزدا سازد.

معنای تقوا را در آموزه‌های زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت آن است که انسان با مجموعه‌ئی از فضایل والای اخلاقی که از ذات اهورَمَزدا نشأت گرفته‌اند یکی شود. اهورَمَزدا فضیلت کامل و مقدس‌ترین ذات است. انسان نیز می‌تواند که با دست‌یازی به‌فضایلی که خاصِ اهورَمَزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورَمَزدا شود.

فضایلی که زرتشت در آموزه‌های خویش از آنها نام برده است والاترین مراحلِ آرمانِ بشری استند که نیک‌اندیش‌ترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده‌اند و استند. به‌این فضایل ـ که صفات ربوبی‌اند ـ انسان می‌تواند که دست یابد و به وسیلهٔ آنها به‌کمال برسد. زرتشت این فضایل را به‌گونه‌ئی مطرح کرده است که انگار می‌خواهد مراحل طی راه کمال را به‌انسان تعلیم دهد. یعنی می‌آموزانَد که انسان اگر می‌خواهد به رستگاری برسد باید که از صفاتی پیروی کند که خاصِ خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفتها خودش را خداگونه سازد و در همهٔ امورش، در پندار و گفتار و کردارش، همچون خدا باشد.

این فضایل که زرتشت تعریف و بیان کرده است عبارت‌اند از: وُهومِنَه، اَرتَه، خشَترَ، آرمَئیتی، هائوروَتات، اَمِرتات، سراوشَه.[۱]

وُهومِنَه از «وهو» یعنی خوب، و «مِنَه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ و می‌توانیم آن‌را «حق»، «نیت خیر»، «نیک‌اندیشی» و «منشِ نیکو» معنا کنیم. وُهومِنَه والاترین صفتِ اَهورَمَزدا است، و در نظام طبیعتْ از چنان جایگاهِ والائی برخوردار است که در آغازِ بُن‌دهشن گفته شده که اَهورَمَزدا وُهومِنَه را پیش از همهٔ هستی به‌هست آورد، و چون در آن نگریست آن‌را پسندید و صفتِ خویش کرد، و به‌این صفت بود که پروردگار و کردگارِ جهان شد. یعنی آنچه که به «خدا» صفتِ «خدایی» داد «وُهومِنَه» بود.

این صفت (وهومِنَه)، که بعدها در آئین مَزدایَسنَه به‌صورت اصل «پندار و گفتار و

---

۱. این نامها تا امروز در زبان ایرانی ـ با تغییراتی که در تلفظ و معنا یافته‌اند ـ بازمانده است، و اکنون تلفظشان چنین است: بهمن، خسرو، آرمیده، خرداد، مرداد، سروش. «اَرتَه» نیز بعدها که اسلام آمده با واژهٔ عربیِ «عدل» جانشین شده است.

رفتار نیک» تعلیم داده شد سرآمد همهٔ فضایل است. وُهومِنَه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به‌خالق و محبتِ مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معناهائی است که از مطالعهٔ سخنانِ زرتشت قابل درک است. وهومِنَه خیر محض است. وُهومِنَه جلوهٔ رحمتی است که شامل انسان می‌شود و هدیه‌ئی است که اهورَمَزدا به‌آدمهای نیک‌اندیشِ نیک‌رفتارِ نیک‌کردار عطا می‌کند.[۱] کسی که با جان و دل به‌وهومِنَه بگرود هیچ‌گاه دیوهای رشک و خشم و آز و غرور و کین و شهوت به‌او نزدیک نخواهند شد. وُهومِنَه سبب می‌شود که انسانْ اندیشه و گفتار و رفتار و کردار نیکو پیشه کند و در هیچ شرایطی اندیشهٔ بدی به‌ذهن خود راه ندهد.

کوته‌سخن آن‌که هرکس از وُهومِنَه پیروی کند، هرچه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینیِ حق است، زیرا از والاترین صفتی (فضیلتی) که ازآنِ اهورَمَزدا است برخوردار شده است.

اَرتَه عدل و برابری و درستی و راستی، و استواری در پیمان است. اَرتَه همیشه با وُهومِنَه همراه است؛ یعنی کسی که نیک‌اندیش باشد برای راستی کردن و درستی نمودن و عدالت ورزیدن و استوار در پیمان بودن نیز آمادگی دارد. به‌عبارت دیگر، کسی که نیک‌منش باشد، در پاداش این نیک‌منشی از فضیلت اَرتَه برخوردار می‌شود، و به‌نیروی اَرتَه بر بدی چیره و از بدی دور می‌شود.[۲] اَرتَه سبب می‌شود که انسان کردار خویش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به‌همین خاطر انسان وظیفه دارد که خودش را با این صفت بیاراید و همواره راست باشد و در همهٔ کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستم‌گری مصون بماند و بتواند به‌بهترین وجهی به‌انسانها خدمت کند و جهان را آباد دارد.

از سوی دیگر، کسی که از اَرتَه پیروی کند و دادگر و درست‌کردار باشد خود به‌خود از وُهومِنَه نیز برخوردار شده نیک‌منش خواهد شد. این است معنای همراهی همیشگیِ وهومنه و اَرتَه که چندین جا در گاتَه تکرار شده است.

خشَترَ عبارت است از ثبات و استواری در انجام کارهای نیکو و رهبریِ دیگران به‌سوی خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل خشَترَ را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه معادل «سلطنت و ولایتِ خیراندیش» است. خشَترَ همیشه با وُهومِنَه و اَرتَه همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و

---

۱. یَسنَه ۲۸/ ۷-۸.
۲. یَسنَه ۲۸/ ۶.

انسان‌دوستی و عدالت باشد.

یکی از معناهای خشَترَ سلطنت به‌معنای سلطه بر خویشتن و بر جهان است. همین صفت است که برخی از کاوے‌های درست‌کردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از شاهان باستان را با همین صفت می‌شناسیم. ضمن سخن از پادشاهی ماد خواهیم دید که بنیان‌گذار شاهنشاهیِ ایران در اواخر سدهٔ هفتم پ‌م این صفت را برخود نهاده خویشتن را «وُهو خشَترَ» نامید.

در گاتَه آمده است که به‌یاری خشَترَ و وُهومِنَه (قدرتِ سیاسی برخاسته از نیک‌اندیشی) انسان با دروغ می‌جنگد و آن‌را نابود می‌کند.[1] یعنی این فضیلت باعث می‌شود که انسان در راهِ اجرای خواست خدا و آباد کردن جهان و خوش‌بخت کردن انسانها و ستیزه با دیوان، تردید به‌خود راه ندهد و سست نشود و از ناملایمات نهراسد، و با یقین به‌درستیِ راهِ خویش استوارانه به‌پیش روَد. کسی که از صفتِ خشَترَ برخوردار شود می‌کوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به‌کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوش‌بختی و آسایش و آرامشِ همگان را در جهان فراهم سازد. این‌که در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دو همزاد دانسته‌اند که هیچ‌کدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح و آسایش و آرامش و برادری و صلح که هدف کلی انسانهای نیک‌اندیش است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت خیراندیش و درست‌کردار و پارسا و دادگر بر سر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به‌سوی نیکی رهنمود شود.

آرمَئیتی ـ که در زبان کنونی‌مان آرمیدگی گوئیم ـ معادلِ «رحمت» و «ایثار» است. آرمئیتی همچون زمین بارور است که همه‌چیز را سخاوتمندانه و بی هیچ چشم‌داشتی در اختیار همهٔ موجودات زنده می‌گذارد و هیچ مقابلی را نمی‌طلبد. کسی که از آرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون به‌کام‌یابی برسد فریفتهٔ موفقیتهای خود نشود، و خودبین و خودپسند نشود، و همهٔ توان خویش را ایثارگرانه در راه خدمت به‌خلق به‌کار گیرد.

دیگر از معناهای آرمئیتیْ اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به‌معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیایی، و آرمیدگی ـ به‌مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی‌نهاد بودن ـ است. همهٔ این خصلتها را انسان از آرمئیتی به‌دست می‌آورد.

---

۱. یَسنَه ۳۱/ ۴.

آرمئیتی به‌انسان کمک می‌کند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دو دلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند، و با نیک‌اندیشی در خدمت سعادتِ انسانها قرار گیرد.[۱]

کسی که از صفتِ آرمئیتی برخوردار است همچون زمین بارور و برکت‌خیز است که بارهایش را بی آن‌که چشم‌داشتِ پاداش و مقابل و بهائی داشته باشد در اختیار همگان قرار می‌دهد. زرتشت در یکی از سروده‌هایش چنین تعلیم داده است:

پروردگارا! کسی که درونِ خویش را با وهومنه درآمیزد و در راهِ اَرتَه گام بردارد با آرمئیتی یکی خواهد شد و جایگاهش در کنار تو خواهد بود.[۲]

هائوروَتات سلامت روانی و جسمی است. انسان باید بکوشد تا از آن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناتن‌درست قادر نخواهد بود که درست فکر و درست عمل کند. این‌که عقل سالم در بدن سالم است به‌صورت یک مثل همه‌فهم و همه‌جایی در میان همهٔ اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد. این صفت را هائوروَتات به‌انسان می‌دهد.

از این جنبهٔ آموزه‌های زرتشت نتیجه می‌شود که انسانِ نیک‌اندیشِ نیک‌کردار باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

سراوشَه ـ که اکنون سروش تلفظ می‌کنیم ـ الهام غیبی، ندای وجدان، دل‌آگاهی و روشن‌ضمیری است. کسی که از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به‌نور حق روشن می‌شود و حقایق را به‌درستی درک می‌کند و از الهام غیبی حق برخوردار می‌شود و انسانها را به‌بهترین گونهٔ ممکن به‌سوی سعادت و خوش‌بختی راهنمایی می‌کند. با این تعبیر، سراوشَه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی می‌شود؛ و به‌تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشن‌گرِ راهِ انسان در راه رسیدن به‌نیکیها است؛ و وجدانِ بیدار و آگاهِ انسانِ نیک‌اندیش است که همواره راهنمای او در راه نشر نیکیها و ستیزه با بدیها است، و به‌او کمک می‌کند که در هر لحظه بدی و نیکی را به‌درستی تشخیص دهد و

---

۱. یَسنَه ۳۱/ ۹ و۱۲؛ ۳۳/ ۱۲ و چندین جای دیگر.
۲. یسنه ۴۹/ ۵.

به‌اشتباه نه‌افتد و وظیفه‌اش را آن‌گونه که باید و شاید برای فراهم آوردنِ اسبابِ سعادت انسانها انجام دهد.

اَمِرتات ـ که اکنون امرداد تلفظ می‌کنیم ـ کمال و جاودانگی و بی‌مرگی و ابدیت است. کسی که نیک‌اندیش و نیک‌منش و خدادوست و مردم‌دوست و دادگر و راست‌کردار و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا مالامال است، و ذات کاملی است که سزاوار برترین جایگاه و همنشینی با اهورَمَزدا است. انسانی که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد، زمانی به‌بی‌مرگی و جاودانگی می‌رسد که از این زندان خاکی برهد و به‌عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهائی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورَمَزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت.

چون فرجام همهٔ انسانها مرگِ تنِ خاکی است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از صفات والای ربوبی، خودش را خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورَمَزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گاتَه تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها ازآنِ کسی است که از وُهومِنَه و اَرتَه و خشَترَ و آرمئیتی پیروی کند.[1]

سپنتَه مَنیو (منش مقدس) که زرتشت از آن سخن گفته است در این هفت فضیلت تجلی می‌یابد؛ و به‌بیانِ دیگر، اینها نشأت‌گرفته از سپنتَه مَنیو استند.

فضایلِ هفت‌گانهٔ یادشده هفت گوهرِ والا، هفت صفتِ مطلق، هفت خصلت یا هفت منش‌اند که از ذات اهورَمَزدا نشأت گرفته‌اند، و انسان نیز می‌تواند که آنها را دارا شود. اینها هفت فضیلت‌اند که اِسپُردنِ راهِ کمال و خداگونه شدنِ انسان به‌وسیلهٔ آنها انجام می‌گیرد. «هفت‌شهرِ عشق» که در ادبیات عرفانی ما مانده است نظرش بر همین هفت فضیلت بوده و در ادبیات اسلامی جلوهٔ نوینی یافته است بی‌آن‌که از حقیقت خویش دور شده باشد. نظریهٔ وحدت وجودِ انسان و خدا که در ادبیات عرفانی ما جایگاه ویژه‌ئی دارد همین رهسپاری به‌وسیلهٔ این هفت فضیلت تا مرحلهٔ خداگونه شدن است. هر انسانی که دارای این هفت فضیلت شود ـ به‌تعبیرِ کنونی ـ یک انسان کامل و یک معصوم است؛ و عصمت درجه‌ئی است که هر انسانی می‌تواند به‌وسیلهٔ آراسته شدن با این فضیلتها به‌آن دست یابد. در حالی که عصمت در ادیان سامی یک عطیهٔ خدایی است که پیش از خلقتِ کسی به‌او داده شده است بی‌آن‌که خودِ او هیچ نقشی در حصول آن داشته باشد نزد زرتشت

۱. یَسنَه ۳۰/ ۷.

عصمتْ توسط نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری و استواری در نیکوکاری و عدالت‌ورزی می‌توان به‌دست آورد.

زرتشت در برخی از از سروده‌هایش تأکید می‌کند که هرکه پندار و گفتار و کردارش نیکو باشد و به‌فضیلتِ اَرتَه آراسته باشد و در اورش عدالت را سرلوحه قرار دهد به‌کمال و جاودانگی و خوش‌بختی ابدی خواهد رسید:

> سپَنتَه‌مَنیوی اهورَمَزدا به‌خاطر پندار و گفتار و کردار نیکِ انسان که از اَرتَه نشأت گرفته است تقوا و کمال و سعادتِ جاودانه می‌بخشد.[1]
>
> در پرتو ارادۀ نیرومندانه و پاک‌دامنی و راست‌کرداری و عدالت و نیک‌اندیشیْ زندگی سعادتمند جاودانه تحقق خواهد یافت.[2]
>
> هرکه با پیروی از راستیْ ارادۀ اهورَمَزدا را تحقق بخشد از زندگی آرمئیتی که بهترین زندگی است برخوردار خواهد شد (یعنی تجسمِ عینیِ آرمئیتی خواهد شد)، و هرچه نیکوترین است را در اختیار خواهد گرفت. او چون‌که خواهان رستگاریِ ابدی است از فضیلت اَرتَه برخوردار خواهد شد و به‌سعادت جاوید خواهد رسید.[3]

در میان فضایلِ هفت‌گانۀ ملکوتی، وُهومِنَه سرآمد همه و «اُمُّ الفَضائل» است. اهمیت این فضیلتْ چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتَه همراه با اَهورَ ذکر شده است، و این به‌آن مفهوم است که همان‌گونه که اهورَمَزدا خیر محض است، وُهومِنَه نیز خیر محض است. وهومنه از خدا جدا نیست. در برابرِ وُهومِنَه، دروج (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همۀ رذیلتها و «اُمُّ الرَّذائل» و شرّ محض است و همۀ بدیها از آن سرچشمه می‌گیرد. دروغ در گاتَه با دیوَ مترادف آمده است، و زرتشت می‌خواهد بیاموزانَد که دروغ یک دیوِ پلیدی است که باعث همۀ بدبختیهای بشری است. چون‌که استقامت جامعه منوط به‌استقامت رهبری است، چنان‌چه رهبرْ نیک‌منش نباشد و پیرو دروغ باشد جامعه را به‌فساد و تباهی می‌کشانَد و برای مردمْ بدبختی و درد و رنج می‌آورد؛ زیرا کارهائی که انجام می‌دهد با دروغ و فریب برای عوامِ نادانْ زیبا جلوه می‌دهد و با ادعای این‌که هدفش خوش‌بختی مردم است مردم را به‌اطاعت از خودش می‌کشانَد، ولی او در واقع خواستار

---

۱. یَسنَه ۴۷/ ۱.
۲. یَسنَه ۳۴/ ۱۱.
۳. یسنه ۴۳/ ۱ـ۲.

متاع دنیا و گردآوریِ مال و حفظِ قدرت است، و در این‌راه از انجام هر جنایتی دریغ نمی‌دارد، و همواره مردم را در رنج می‌دارد، و چون جامعه در رنج شد خودِ او نیز در رنج می‌شود، زیرا او نیز جزوی از جامعه است.

در هیچ دین دیگری از ادیان باستانی و نوین به‌انسان چندان مرتبه و منزلت داده نشده است که زرتشت به‌انسان داده است. چنان‌که می‌بینیم، انسان در آموزه‌های زرتشت قادر است که با تلاش و کوششِ خویش به‌همهٔ صفاتی که ازآنِ خدا است دست یابد. تنها دینی که انسان را به‌چنین منزلتِ والائی بالا برده و او را خداگونه شمرده است دین زرتشت است. زرتشت از سوئی خدا را تا مرتبهٔ یک دوستِ خوب به‌پائین آورده و در درون انسان جای داده است، و از سوی دیگری رسیدن انسان تا مرحلهٔ خداگونگی را امری امکان‌پذیر می‌داند. این عقیدهٔ او از آنجا ناشی شده است که او خدا را در درون انسان می‌بیند، و برخلافِ آنچه که پیامبران ادیان سامی تعلیم داده‌اند، خدا در آموزه‌های زرتشت یک ذات دست‌نیافتنی و بیرون از جهان انسانها نیست، بل‌که هر انسانی، اگر اراده کند، خواهد توانست که خویشتن را شبیه خدا سازد و همنشینِ خدا شود. در یکی از سروده‌های زرتشت چنین می‌خوانیم:

> پروردگارا! به‌من بگو، آیا انسانِ آگاهِ نیک‌اندیشی که با همهٔ توانش و با پیروی از اَرتَه (عدالتِ پارسایانه) به‌خاطر خوش‌بختیِ خانه و روستا و سرزمین و گسترش دادن راستی و درستی بکوشد همانندِ تو خواهد شد؟ پروردگارا! چنین کسی چه‌وقت و چه‌گونه با تو همسان خواهد بود؟[1]

زرتشت هیچ‌گاه ادعا نکرد که من آمده‌ام تا بشریت را نجات بدهم؛ بل‌که همواره تأکید می‌کرد که بشریت اگر از این اصول و ارزشهائی و فضایل پیروی کند که در جهانِ خدا وجود دارد و من آنها را بازتعریف کرده‌ام خواهد توانست که خودش را نجات دهد. در اینجا نیز زرتشت در نقطهٔ مقابل انبیای سامی قرار می‌گیرد. هرکدام از انبیای سامی در زمان خودش به‌بانگ بلند ادعا کرد که تنها نمایندهٔ خدا بر روی زمین و تنها نجات‌دهندهٔ بشریت است، و بشریت برای آن‌که نجات یابد باید از او پیروی کند و فرمانبرِ سربه‌زیرِ او شود. پیروی نکردن از پیامبرِ زمانه در آموزه‌های انبیای سامی به‌مثابهٔ دشمنی با خدا بود، و هرکه از او فرمان‌بری نمی‌کرد می‌بایست که کشته می‌شد. ولی در آموزه‌های زرتشت

---

۱. یسنه ۱۶/۳۱.

پیروی از این مجموعه از اصول و ارزشها و فضایل ملکوتی بود که بشریت را به‌نجات و سعادت می‌رساند نه پیروی از زرتشت. هدف زرتشت آن است که انسانها را با «خیر» و «حقیقت» آشنا سازد، و جامعهٔ بشری به‌سمتی برود که دست‌یابی به‌خیر و حقیقت برای همگان میسر گردد، اسباب و عواملِ «شقاوت» از جهان رخت بربندد، و «سعادتْ» همگانی شود.

اصول دین زرتشت

آموزه‌های زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتایی ذات پروردگار) که صفتِ عدل نیز شامل آن است؛ دیگر اختیارِ انسان (آزادی ارادهٔ او در زندگی این‌جهانی)؛ و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). در زیر اجمالا به‌هرکدام از این سه اصلْ نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این آموزه‌ها تا چه اندازه می‌توانسته است انسان‌ساز و هدایت‌گر بوده باشد.

توحیدِ خدا: زرتشت که اساس آموزه‌های خویش را بر توحید قرار داده بود تا چندخدایی را از جهان براندازد، به‌طور مکرر تعلیم می‌داد که هیچ خدائی جز اهورَمَزدا وجود ندارد، و دیگر هرچه با عنوان خدا مورد پرستشِ مردمِ گمراه‌اند دیوانِ مردم‌فریب و خواهندگان درد و رنج بشرند. اوصافی که او در گاتَه از اهورَمَزدا بیان می‌دارد چنین است: اهورَمَزدا آفریدگار و پروردگار جهان است؛ نگاه‌دارندهٔ زمین و آسمان و به‌جریان اندازندهٔ خورشید و ماه و اختران و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همهٔ امور گیتی به‌مشیئت او انجام می‌گیرد؛ برترین کردگار و فعال مایشاء است که اراده‌اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهاییِ کردارهای انسانها است؛ برتر از همه‌کس و همه‌چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ نزدیک‌ترین دوستِ انسان و خیرخواهِ همگان است؛ نه او را چُرت می‌گیرد و نه می‌خوابد و نه در غفلت می‌شود؛ منبع همهٔ نیکیها و خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همه‌کس و همه‌چیز در جهان است؛ به‌وسیلهٔ وهومنه و اَرتَه مردم را به‌کمال می‌رساند و خوش‌بختی دوجهانی را نصیبشان می‌کند؛ حکیم است؛ مهرورز است و به‌ندای بندگانِ خواهنده‌اش پاسخ می‌دهد؛ نگاه‌بان نیکیها و نیکان است؛ او است که به‌انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به‌کسی عطا می‌کند که با دل و جانش خواهان خشنودی او

باشد؛ و کسانی که با پندار و گفتار و کردار نیکِ خویش خواهان رحمت او استند مشمول رحمت و سعادت جاویدان اخروی خواهند شد، زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خُرد و درشت زیر نظر دارد و هر کرداری را ـ به‌تناسب ـ پاداش یا کیفر خواهد داد.[۱]

زرتشت تعلیم می‌داد که همهٔ مردم روی زمین آفریدگان و بندگان خدای یگانه‌اند، و درنتیجه همه در برابر آفریدگارشان برابر و در خلقتْ با هم همتایند و باید در راه خوش‌بختی یکدیگر تلاش کنند و در راه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردنِ جهان به‌قصدِ بهزیستیِ انسانْ اساس آموزه‌های زرتشت بود. بدترین کردارها کشتارِ بی‌جای جانورانِ اهلی و نابودگری کشتزار و باغ بود. آلوده کردن آبِ راکدِ موردِ استفاده نیز از کردارهای نکوهیده و درخورِ کیفر بود.

ما وقتی به‌این آموزه‌ها می‌نگریم می‌بینیم که بسیاری از ارزشهای والائی که انسانهای نیک‌اندیشِ معاصرِ ما در دفاع از منزلت و کرامت انسانی، در حمایت از جانوران، و در حمایت از محیط زیست و تلاش برای پاک نگاه داشتنِ آن به‌کار می‌برند، به‌بیانهای گوناگون در آموزه‌های زرتشت آمده است؛ و اینها آموزه‌هائی است که در هیچ دین دیگری از ادیانِ کهن و نو دیده نمی‌شود.

موضوعی که در آموزه‌های زرتشت ستایش مطالعه‌گرانِ شخصیت و آئین او را برمی‌انگیزد آن‌است که او «خدا» و «حقیقت» را به‌گونه‌ئی مطرح می‌کند که هردو یکی‌اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقتْ خدا است و تفاوتی میان این دو مفهومِ مجرد نیست؛ و انسان می‌تواند با نیک‌اندیشی و رفتار نیکو به‌او دست یابد.

در جهانی که همهٔ مصلحان دینی و انبیای قومی و قبیله‌یی برای خدایانشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و پیکره و تصویر و قبله‌گاه می‌ساختند، زرتشت خدا را به‌گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجردِ مطلق و غیرقابل تصور بود و نمی‌شد که شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد.

در همه‌جای گاتَه چنین نمودار است که تَجَلّیِ فروغ اهورَمَزدا را می‌توان در ژرفای دل هر انسان باتقوا و نیک‌اندیش و خیرخواه یافت و نه در جای دیگر؛ و به‌عقیدهٔ او این تَجَلّی برای مردمِ نیک‌اندیش چنان محسوس است که نیازی به‌دلیل و برهان ندارد و هر

---

۱. یَسنَه ۱۹/ ۲۰؛ ۲۸/ ۵ و ۷؛ ۲۹/ ۱ـ۶ و ۱۱؛ ۳۱/ ۲، ۷ـ۸ ، ۱۱ـ۱۲، ۱۶ـ۱۷ و ۲۰؛ ۳۳/ ۱، ۵، ۸ و ۱۱؛ ۳۴/ ۲ و ۷؛ ۴۳/ ۱ـ۵ و ۷؛ ۴۴/ ۳ـ۵ و ۷؛ ۴۵/ ۳ و ۶؛ ۴۶/ ۶ و ۹؛ ۴۷/ ۱ـ۳؛ ۴۸/ ۲؛ ۵۰/ ۱۱.

انسانی به‌طور غریزی (بِالفِطرَه) وجودِ او را در ژرفای ذهن خودش احساس می‌کند.

خدا در آموزه‌های زرتشت خیر محض، دانایی محض، و نور محض است؛ و ـ برخلاف خدایان اقوام سامی ـ دارای هیچ‌کدام از صفاتِ شر نیست. او قَهّار نیست، جَبّار نیست، مَنتَقِم نیست، متکبر نیست، مَکّار نیست. اینها صفتهای انسانی‌اند که اقوام سامی به‌خدایشان نسبت داده‌اند، و او را زورگو و اجبارکننده و انتقام‌گیر و خودپسند و خودخواه و فریب‌کار (جَبّار، قَهّار، مُنتَقِم، متَکَبِّر، مَکّار) پنداشته‌اند. صفات خدای زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که از آنها سخن گفتیم، و دیدیم که اینها فضایلی است که بشر، در طول تاریخ، براساس شایسته‌ترین و پسندیده‌ترین اصول اخلاقی شناخته است.

عدلِ خدا : صفتِ عدل خدا در گاتَه‌ی زرتشت تبیین‌کننده و متمم توحید است. چنان‌که گفتیم، اَرتَه را زرتشت برای مفهوم عدل به‌کار می‌بَرَد. و دیدیم که اَرتَه یکی از صفات ذاتی اهورَمَزدا است. در گاتَه می‌خوانیم که اهورَمَزدا به‌وسیلهٔ اَرتَه می‌نگرد، به‌وسیلهٔ اَرتَه تصمیم می‌گیرد، به‌وسیلهٔ اَرتَه به‌انسانها وُهومَنَه عطا می‌کند، و به‌وسیلهٔ اَرتَه راه سعادت دوجهانی را به‌انسانها نشان می‌دهد.[1]

تفسیر این سخن آن است که خدا بنیانِ هستی را بر عدل نهاده است، اراده‌اش را بر مبنای عدل در جهان به‌اجرا درمی‌آورَد، و آنچه سبب شده که خدا خواهانِ نیک‌فرجامی و سعادت دوجهانی برای بشریت باشد همین صفتِ عدلِ او است.

عدل خدا در آموزه‌های زرتشت را می‌توان با اصل اختیار بشر تفسیر و تبیین نمود.

اختیار بشر : انسان در آموزه‌های زرتشت یک موجود آزاد و مختار است که جهان به‌او سپرده شده است تا آباد بدارد و از آن پاس‌داری کند. او در قبال این آزادی مسئولیتی عظیم دارد و بر او است که از اندیشهٔ نیک و عدالت پیروی کند، راه درست و نیکوکاری را به‌مردم بیاموزد و همگان را از آز و دروغ و خشم و کینه و نفرت دور سازد، همهٔ توانش را در راه نشر راستی و درستی به‌کار گیرد، با پیروان دیو و دروغ و بدی به‌توسط موعظه و اندرز بستیزد و بدیها را از جهان براندازد.[2] این اختیار را زرتشت در گاتَه چنین بیان می‌کند:

پروردگارا! روح هستی (گِئوش اُروَن) که خرد مینَوی است ازآنِ تو است، و آرمئیتی از

---

۱. یَسنَه ۳۱/ ۱۳؛ ۴۶/ ۱۷؛ ۳۰/ ۱۰؛ ۴۳/ ۲.

۲. یَسنَه ۴۴ سراسر.

تو است. این توئی که قدرت تشخیص را به‌بندگانت آموختی تا راهنمای دل‌سوز را برای خود برگزینند یا راهنمای نادل‌سوز را. لذا او یکی از این دو را برخواهد گزید که دل‌سوز است و از راستی پاس‌داری می‌کند و نیک‌اندیشی می‌آموزد. ولی کسی که پاس‌دارِ راستی نیست به‌مقصد نخواهد رسید.

پروردگارا! آن‌گاه که تو مردم را به‌نیروی مینَویِ خویش آفریدی و قدرت درک و شعور به‌آنها دادی؛ آن‌گاه که تو جسم را با جان درآمیختی؛ آن‌گاه که تو کردار و آموزش را پدید آوردی، چنین مقرر کردی که هرکسی برطبق ارادهٔ آزاد خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. چنین است که دروغ‌آموز و راست‌آموز، یعنی هم آن‌که نمی‌داند و هم آن‌که می‌داند، هرکدام برطبق خواستِ درونی و ذهنیتِ خویش به‌بانگ بلند تعلیم می‌دهد و مردم را به‌سوی خویش فرامی‌خوانَد. انسان نیک‌اندیشی که در انتخاب راه برای خویش دودل است آرمَئیتیِ معنویتِ راه‌گشای خویش را به‌او می‌بخشد تا راه درست بگیرد.[1]

به همهٔ کسانی که با نیک‌اندیشی یکی شده‌اند و پاک‌دلانه از عدالت و تقوا پیروی می‌کنند اهورَمَزدا می‌گوید که تقوای شما را ما پذیرفته‌ایم، باشد که ازآنِ ما باشد.[2]

می‌بینیم که زرتشت ضمن تأکید بر آزادیِ ارادهٔ انسان در گزینش درست یا نادرست، مراحل حرکت به‌سوی تکامل معنوی را تشریح می‌کند. نخستین مرحله خودآگاهی و تصمیم درست است که وُهومنَه به‌انسانِ نیک‌اندیش می‌دهد. دومین مرحله پارسایی است که توسط فضیلتِ آرمئیتی حاصل می‌شود. آن‌گاه است که انسان پیمودن مراحل به‌سوی بالا را ادامه می‌دهد و از دیگرفضایل ملکوتی برخوار می‌شود تا به‌جائی می‌رسد که از سراوشَه برخوردار شود که تکاملِ معنوی و خداگونگی است. این همان مرحله از تکاملِ معنوی است که زرتشت در یکی از سروده‌هایش خطاب به‌اهورَمَزدا می‌گوید که چنین کسی با تو همسان خواهد شد.[3] ارادهٔ خودِ انسان در سپُردَنِ این راه نقش اساسی دارد. در این سروده به‌وضوح گفته شده که خودِ انسان است که راهنماییِ خودش به‌سوی نیکی یا بدی را با ارادهٔ خویشتن برعهده دارد؛ انسان ناآگاه و نابخرد (دروغ‌وَند) سبب گم‌راهیِ مردم می‌شود، و انسان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و عدالت‌خواه (اَرتَه‌وَند)

۱. یَسنَه ۳۱/ ۹ـ۱۲.
۲. یَسنَه ۳۲/ ۲.
۳. یسنه ۳۱/ ۱۶.

سبب هدایت مردم در راه رسیدنِ به‌سعادت و شادزیستی می‌شود. در سرودهٔ دیگرِ او می‌خوانیم که کسانی که از وهومنه و اَرتَه برخوردارند و کردارشان با راستی و درستی همراه است برای براندازیِ خِشم و نفرت از جهان می‌کوشند.[۱]

زرتشت در هیچ‌جا نگفته که خدا هرکه را دوست بدارد دستش را می‌گیرد و به‌سوی خودش می‌کشد. ولی همواره تأکید می‌کند که هرکه نیک‌اندیش باشد از سپَنتَه‌مَنیو (منش مقدس) برخوردار خواهد شد و راه درست را به‌یاری فضیلتِ آرمئیتی (تقوا) خواهد یافت و خواهد پیمود و دیگران را نیز راهنمایی خواهد کرد. به‌عبارت دیگر، آنچه باعث می‌شود که انسان بتواند راه درست را از نادرست تشخیص دهد و درست را برگزیند همانا خردِ او است: همان چیزی که زرتشت بارها و بارها از آن با صفتِ «منشِ قدسی» یاد می‌کند. ولی در ادیان سامی، چنان‌که می‌دانیم، انسان هیچ اراده‌ئی از خودش ندارد، با خردِ خویش نمی‌تواند که نیک را از بد تشخیص دهد، با خردِ خویش نمی‌تواند که به‌ارادهٔ خدا واقف گردد، بل‌که خدا هرکه را که دوست داشته باشد هدایت می‌کند، و هرکه را بخواهد گم‌راه و بدفرجام می‌کند. در ادیان سامی، حتّا انبیاء از آن‌رو پیامبر شده‌اند که خدا پیش از آفرینشِ آنها اراده کرده بوده است که پیام‌رسانِ او شوند، و ارادهٔ خودشان هیچ نقشی در این‌میانه نداشته است.

زرتشت آموزش می‌دهد که هر رفتار و کردار انسانی با پاداش یا کیفر خدایی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به‌دیگران نیکی کنند و با پندار و گفتار و کردار نیکو موجبات خوش‌بختی مردم را فراهم آورند و جهان را از تباهی برهانند، اهورَمَزدا از آنان خشنود خواهد شد و آنها را در زندگی جاویدانِ اخروی در جوار خویشتن به‌بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.[۲]

بنابر آموزه‌های زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین‌کنندهٔ فرجام اخروی اواست، و او با پندار و رفتار و گفتارش فرجام بد یا نیک را برای خودش و به‌ارادهٔ خودش گره خواهد زد.[۳]

او تصریح کرد که کاوے‌ها و کرپنها که مردم را به‌بدی تشویق می‌کنند و از نیکی روگردان استند و در زمین فساد می‌کنند و تباهی می‌پراکنند، با بدترین فرجامها روبه‌رو

---

۱. یسنَه ۴۸/ ۱۲.
۲. یَسنَه ۴۳/ ۱ـ۳.
۳. یَسنَه ۳۱/ ۱۴ـ۲۰.

خواهند شد و در آخرت در سرای دروغ به‌بدترین رنجها گرفتار خواهند آمد.[۱]

موضوع جانشین خدا بودن انسان بر زمین در همه‌جای آموزه‌های زرتشت نمودار است، و ما با مطالعهٔ گاتَه متوجه می‌شویم که زرتشت می‌خواهد به‌همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را در اختیار انسانها نهاده است تا آن‌را از نیروهای اهری‌مَنی بزدایند، دروغ و کینه و فریب و بدآموزی را که ساخته‌های اهری‌مَن‌اند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه‌جای جهان برقرار کنند. و چون ارادهٔ پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمان‌روایانی که درصدد جنگ‌افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها و کشتن انسان و حیوان‌اند سر باز زند و با برادران خویش به‌جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

دیدیم که انسان در آموزه‌های زرتشت موجودی است که دو گوهر سپَنتَه‌مَنیو و اَنگرَمَنیو را ـ که همزاد اویند ـ در خود جمع دارد؛ نیروی تشخیصِ این‌دو نیز به‌او داده شده است؛ او آزاد است که از هرکدام از این دو گوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپَنتَه‌مَنیو پیروی کند هم خودش به‌سعادت می‌رسد و هم می‌تواند که دیگران را به راه سعادت درآورد؛ و اگر از اَنگرَمَنیو پیروی کند هم خودش به‌درد ورنج می‌افتد و هم دیگران را به‌درد و رنج می‌اندازد. انسان در انتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار است؛ و در قبال این اختیارش مُکَلَّف است که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی بپرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورَمَزدا کسی است که در گفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به‌عدل و راستی رفتار نماید.[۲]

پروردگار به‌انسان قدرتِ تشخیص خیر و شر و نیک و بد عطا کرده است تا از خیر حمایت و با شر مبارزه کند. زرتشت چندین جا تأکید کرده است که شناخت خیر و شر برای همهٔ انسانها فطری است، و هر فردی بالفطره می‌داند که راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است؛[۳] پس انسان وظیفه دارد که به راستی بگرود و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی فعالیت کند و با دروغ بستیزد تا دروغ ورافتد و راستی همه‌گیر شود. این تکلیفِ گریزناپذیر در سراسر گاتَه‌ی زرتشت به‌طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

---

۱. یَسنَه ۴۶/ ۱۱.

۲. یَسنَه ۳۱/ ۹، ۱۱ و ۲۲.

۳. یَسنَه ۴۹/ ۳.

خیر و معروف ـ بنا بر آموزه‌های زرتشت ـ عبارت است از: دوست داشتن همهٔ آفریدگان خدا به ویژه انسانها که برترین آفریدگانِ اویند، و دوست‌داریِ جانورانِ اهلی و کشتزار و باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آباد کردن جهان با کشاورزی و دام‌داری و خانه‌سازی و تولید مثل و آباد کردن شهرها و روستاها؛ همزیستیِ و مسالمت با همگان و خودداری از خشم و جنگ و ستیز؛ راهنمایی و کمک به‌دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی‌ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ و کوشش برای خوش‌بخت کردن دیگران.[1]

زرتشت به‌این حقیقت توجه دارد که سرشت انسان از خیر و شر ترکیب یافته است و خیر و شر در این جهان در هم آمیخته‌اند و انسان درعین آن‌که خواهان خوش‌بختی است همواره در معرض کج‌آموزی دیوهای درونی و بیرونی است، و در موارد بسیاری برای انسانهائی که به‌سبب کج‌رویهائی از فطرتشان بریده‌اند تشخیص خیر از شر دشوار به‌نظر می‌رسد. لذا او به‌انسان تعلیم می‌دهد که قلبش را ناظر بر کردارهایش بگمارد و همواره وهومنه و اَرتَه را درنظر بگیرد و خشنودی اهورَمَزدا را در برابرِ دیدش قرار دهد و همهٔ رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آن‌که با راستی هماهنگ است را انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است را فرونهد، و بداند که تنها راهِ رستگاری آن‌است که انسان همواره در هر عملی پیرو وُهومِنَه باشد، یعنی نیک‌اندیشی و نیتِ خیر داشته باشد.[2]

آنچه که ـ بنابر آموزه‌های زرتشت ـ شر و مُنکَر و ناروا و ناشایسته است که باید از آن پرهیخت عبارت است از: بدآموزی و مردم‌فریبی و گم‌راه کردنِ مردم؛ خشم و کین و نفرت و جنگ و خون‌ریزی و از میان بردن مردم و جانوران و کشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی‌بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبیِ شورآفرین و تقدیم قربانی حیوانی به‌خدایان دروغین. فریبِ مردم‌فریبان خوردن و تسلیم ارادهٔ زورمندان شدن و در اثر تلقینهای رهبرانِ بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست و مستوجب کیفر اخروی است، زیرا کسانی که **گِرِهما** و قبیله‌اش (مدعیانِ تولیتِ دین) را بیش از حق و راستی دوست بدارند بدترین‌راه را برای خود برگزیده‌اند.[3]

---

۱. یَسنَه ۲۸/ ۳ـ۴؛ ۲۹/ ۹؛ ۳۰/ ۹ـ۱۰؛ ۳۲/ ۱ و ۱۶؛ ۴۳/ ۸؛ ۴۷/ ۴.
۲. یَسنَه ۲۸/ ۴؛ ۳۱/ ۱ـ۲.
۳. یَسنَه ۳۱/ ۱۸؛ ۳۲/ ۹ـ۱۲؛ ۴۷/ ۱۰؛ ۴۹/ ۳ـ۴.

در آموزه‌های زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست از کسی پذیرفته نسیت، و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که مجبور به‌اطاعت از بزرگان و زورمندان یا مدعیان تولیتِ دین بوده و راهی که در پیش گرفته است به زور یا فریب یا تلقینِ اثرگذار (فتوای شرعی) بر او تحمیل کرده‌اند، و او در پیروی از رهبرانش آن راه را در پیش گرفته است و معذور است. به‌عبارت دیگر، ستم‌پذیری با هیچ بهانه‌ئی قابل توجیه نیست؛ و انسان چون دارای قدرت فطری تمییزِ میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیک‌بینی برگزیند و دنبال کند. تنها در چنین صورتی است که پاداش و کیفر اخروی مفهومِ منطقی می‌یابد، و انسانها برای کارهای پسندیده‌شان پاداشهای شایسته می‌بینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای سخت در انتظارشان است.

«خرد» در آموزه‌های زرتشت از جایگاه ویژه‌ئی برخوردار است و بهترین عطیه‌ئی است که به‌انسان داده شده است. یکی از اوصاف خرد در گاتَه‌ی زرتشت «وهومنَه» است. به وسیلهٔ خرد است که انسان به‌شناخت اهورَمَزدا و فضایل ملکوتی نائل می‌شود؛ به وسیلهٔ خرد است که انسانْ نیک و بد را تشخیص می‌دهد، و با میزانِ خردش نیک و بد و برآیندهای آنها را می‌سنجد و در نتیجه به‌نیکی می‌گروَد و از بدی می‌پرهیزد.

انبیای سامی از مردم می‌خواستند که خرد را تعطیل کنند و به‌سخن و رهنمودِ پیامبر که سخن و رهنمودِ خدا است گوش فرادهند، و آموزش می‌دادند که هیچ انسانی نخواهد توانست که خیر و شر را تشخیص دهد مگر آن‌که تعریفی که پیامبر ارائه داده است را از پیامبر آموخته باشد. این باور در باورهای اهلِ تشیّع نیز مورد تأکید شدید قرار گرفته آنجا که تصریح شده که بدون امامِ معصوم شناخت خیر و شر و تشخیص راه نجات از راه هلاکت برای هیچ‌کسی امکان‌پذیر نیست، و از این‌رو انسان حتّا یک لحظه نیز از امام بی‌نیاز نیست.

ولی زرتشت همواره تأکید می‌کند که انسان به وسیلهٔ خرد خویش به تشخیص نیک و بد نائل خواهد شد و آنچه که باعث خوش‌بختی این‌جهانی و آن‌جهانی است را برخواهد گزید و از آنچه که باعث بدبختی است اجتناب خواهد کرد. اختیار انسان و موضوع پاداش و کیفر نیز در پرتو همین پیروی کردن یا نکردن از حکم خرد مطرح شده است. زرتشت در بیان آزادیِ ارادهٔ انسان چنین می‌گوید:

انسان نیک‌اندیشی که خردِ اندیشه‌ورِ خویش را به‌کار می‌گیرد با گفتار و کردارش عدالت‌خواهی و راست‌کرداری و نیک‌اندیشی را گسترش می‌دهد، پروردگارا، چنین

کسی بهترین یاورِ تو است.[۱]

کسی که با رهنمودگیری از خردِ مینویِ خویش بهترینها را از راه کلامِ آموزندهٔ اندیشهٔ نیک توسط زبانش و از راه کردارِ پارسایانه توسط دستهایش انجام دهد، اهورَمَزدا را که آفریدگارِ عدالت (پدرِ اَرتَه) است به‌بهترین وجهی شناخته است.[۲]

هرکه به‌وسیلهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک با بدی بستیزد تا بدی را از میان بردارد و بدکاران را راهنمائی کند تا از بدی دست بکشند و به‌نیکی بگرایند ارادهٔ اهورَمَزدا را به‌گونهٔ خُشنودگرانه‌ئی تحقق بخشیده است.[۳]

هدفِ غاییِ بشر: هدف زرتشت ساختن یک جامعهٔ مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و بر آن‌است که انسانهائی را بپرورد عاری از خوی افزون‌خواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری. فضیلت انسان بنابر آموزه‌های او به‌پارسایی (آرمئیتی) است، و پارسایی عبارت است از خودداری از هرچه به‌انسانها زیان می‌رساند و انجام هرچه برای خود و دیگران سعادت و خوش‌بختی را به‌دنبال دارد. او می‌گوید که انسان پارسا پندار و گفتار و کردارش را در راه درست به‌پیش می‌برد و در همهٔ امورش پیرو راستی است.[۴]

زرتشت ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ‌افروزان و تباه‌کاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم می‌دهد، و به‌مردم جهان اعلام می‌دارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم می‌کنم».[۵]

او یک‌جا می‌گوید: هشدار! از فرمان‌بریِ پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های مردم را به‌ویرانی می‌کشانند، انسانها را نابود می‌کنند، فقر و رنج را در همه‌جا می‌گسترانند، و کارشان برآیندی جز تباهی برای مردم ندارد. گوش به‌گفته‌های کسی باید کرد که راستی و عدالت را شناخته است و درصدد بهبود بخشیدن به زندگیِ دیگران است.[۶]

چون‌که اساس بر آن‌است که انسانِ نیک‌اندیش نه درصدد تحقق خواستهٔ شخصی در راه سلطه‌گری بر دیگران بل‌که در تلاش خدمتِ خیرخواهانه و سودرسان به‌دیگران

---

۱. یسنه ۳۱/ ۲۲.
۲. یسنَه ۴۷/ ۲.
۳. یسنه ۳۳/ ۲.
۴. یَسنَه ۵۱/ ۲۱.
۵. یَسنَه ۴۹/ ۳.
۶. یَسنَه ۳۱/ ۱۸ـ۱۹.

است، زرتشت تعلیم می‌دهد که از چنین رهبر نیک‌اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همان‌گونه که گوسفند از چوپان اطاعت می‌کند. زیرا انسان خردمندی که برای برقراری عدالت تلاش می‌کند، و در خانه و در میان جمع و هرجا که باشد به‌عدالت رفتار می‌کند شبیه خدا است و هرکاری بکند به‌کارِ خدا شباهت دارد.[۱]

پس اطاعت از رهبران نیک‌اندیش و خیرخواهِ همگان ـ در واقع ـ اطاعت از خدا و خواسته‌های او است.

نیز، او تعلیم می‌دهد که کسانی که راه راست و درست را برگزیده‌اند در راه رسیدن به‌خدا حرکت می‌کنند؛ زیرا راه درست به‌خدا منتهی می‌شود و انسان درست‌کار به‌درجهٔ خداگونگی نائل شده شبیه اهورَمَزدا می‌شود.[۲]

این‌که گفتیم که خدا و حقیقت در آموزه‌های زرتشت یکی است، از این جنبهٔ آموزه‌های او ناشی شده است. و چون به‌درستی به‌آموزه‌های زرتشت بنگریم درمی‌یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی می‌داند. با یک مطالعه در این آموزه‌ها، ما متوجه می‌شویم که زرتشت در تلاش آن‌است که راه کمال را به‌انسان بیاموزاند، و با این آموزشها انسانی بسازد که در همهٔ شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر همنشین اهورَمَزدا گردد.

او تصریح می‌کند که کسانی که سرشتِ سلیم و قلبِ پاک و روشن‌بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند در قلبشان به‌ذات اهورَمَزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درست‌کرداری راهِ رسیدن به‌او را دنبال خواهند کرد.

از این دیدگاه متوجه خواهیم شد که شناخت خدا نزد زرتشت یک شناخت کاملاً عرفانی است که هر انسانی در درون خویش حاصل می‌کند.

در فکر دینیِ اقوامِ سامیْ مردم نمی‌توانند که خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به‌توسط فرشته به‌یکی از انسانهای گزیده‌اش معرفی می‌کند، سپس توسط این انسانِ گزیده که پیامبرِ او است شناسانده می‌شود؛ و هرکه نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار می‌شوند تا اجبارًا به‌ذاتِ او اعتراف کند.

اما نزد زرتشتْ شناختِ خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و هر انسان نیک‌اندیشی بِالفِطره به وجود خدا پی می‌بَرَد و ارادهٔ او را درمی‌یابد.

۱. یَسنَه ۳۱/ ۹-۱۰ و ۱۶.
۲. یَسنَه ۳۳/ ۵. یَسنَه ۴۳/ ۳.

تفاوت دیگرِ تفکر دینی در آئین زرتشت و آئینهای اقوامِ سامی در آن‌است که دین نزد اقوامِ سامی عبارت است از اعترافِ اختیاری یا اجباری به‌ذاتِ خدا؛ عبادتِ خدا به‌وسیلهٔ نماز و روزه و طُقوسِ عبادی که توسط رهبرانِ دینی تنظیم می‌شود؛ رفتن به زیارتِ خانه‌ئی که خاصِ خدا است؛ و تقدیمِ قربانیهای خونین به‌خدا برای راضی نگاه‌داشتنِ او.

مثلاً در دین ما مسلمانان گفته شده که ایمان‌داری عبارت است از عقیده به‌وجود الله، عقیده به‌پیامبری محمد، عقیده به‌وجود ملائکه، عقیده به‌کتابهای آسمانی پنج‌گانه (صُحُفِ ابراهیم و تورات موسا و زَبور داوود و انجیل عیسا و قرآنِ محمد)، و عقیده به‌زندگی اخروی. و گفته شده که مسلمانی عبارت است از اقرار کردن به‌این‌که هیچ خدائی جز الله وجود ندارد، اقرار کردن به‌این‌که محمد فرستادهٔ الله است، برپا داشتن نمازهای پنج‌گانه، دادنِ زکاتِ مال، گرفتن روزهٔ رمضان، رفتن به زیارت خانهٔ الله که در مکه است.

شیعیانِ امامی شرط دیگری نیز برای ایمان افزوده‌اند که عبارت است از باور قلبی و اقرار زبانی به‌امامتِ دوازده امامِ منصوبِ الله.

ولی دین در آموزه‌های زرتشت مجموعه‌ئی از باورها و کردارها و رفتارهای انسانی در ارتباط با انسانها و با پیرامون است، به‌گونه‌ئی که در جهت آبادسازیِ جهان و خوش‌بختیِ انسانها باشد. در آموزه‌های او هرچه مایهٔ شادی و خوش‌بختی انسان باشد نیک است، و هرچه خلاف این باشد بد است. مجموعهٔ کردار و رفتار پسندیده را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ و هرسه در جهت خوش‌بختی جامعهٔ بشری و شادزیستیِ انسان. کشاورزی و خانه‌سازی و آباد کردن جهان و اجرای عدالت در میان انسانها در آموزه‌های زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل می‌دهد. یعنی دین عبارت است از مجموعهٔ کارهای نیکو که به‌خود و دیگران سود می‌رساند، و پرهیز از همهٔ کارها و گفتارهائی که به‌خود و دیگران زیان می‌رساند. خداشناسی نیز ـ بنابر این آموزه‌ها ـ عبارت است از شناخت ارادهٔ خدا؛ و به‌عبارت درست‌تر، شناخت همهٔ نیکیها وهمهٔ بدیها و انجام نیکیها و پرهیز از بدیها.

تفاوتِ میان تقوا در آموزه‌های زرتشت با تقوا در آموزه‌های ادیان سامی نیز در همینجا آشکار می‌شود. تقوا در هردوجا به‌معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور از تقوا پرهیز از کارهائی است که سبب درد و رنج خود و دیگران در این جهان شود؛ ولی در آنجا پرهیز از خشمِ خدا و ترس از کیفر اواست. از همینجا است که تفاوت عبادت میان این

دو طرز تفکر دینی آشکار می‌شود. در حالی که نماز در ادیانِ سامی مجموعه‌ئی از کردارها و سخنانِ التماس‌آمیز و لابه‌گرانه است که فقط برای خشنود کردن و راضی نگاه داشتنِ خدا و زدودنِ خشمِ احتمالیِ او انجام می‌شود، نماز در دین مَزدایَسنه سرود ستایشِ نیکیها یا فضائل هفت‌گانهٔ ملکوتی و ستودن مجموعه‌ئی از آفریدگان برکت‌بارِ خدا ـ همچون میترَ و اَناهیتَه و آذر و آبِ چشمه و آبِ روان و آبِ باران و زمینِ بارور و زنان ـ است.

در آموزه‌های زرتشت تصریح شده که هدف غاییِ زندگی بشر رسیدن به‌آسایش و آرامش این‌جهانی (دنیوی) و سعادت جاودانهٔ آن‌جهانی (اخروی) و همنشینی با اهورَمَزدا است؛ و این هردو از راه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیها تحقق خواهد یافت.[1]

انسانِ مختار و مسئول در برابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم در زندگی اخرویش پاداش یا کیفر خواهد دید. همان‌گونه که انسانها در این‌جهان به‌دو دستهٔ درست‌کردار و بدکردار (پیروانِ سپنته مَنیو، پیروان اَنگرَ مَنیو) تقسیم شده‌اند، و برای کردارهای نیک و بد پاداش و کیفر در نظر گرفته شده است، در آخرت نیز به‌دو دسته تقسیم خواهند شد و گفتارها و رفتارهای نیک و بدی که انسانها در زندگیِ این‌جهانی داشته‌اند سنجیده خواهد شد، پاداش و کیفرشان تعیین خواهد شد، و دسته‌ئی به‌خوشی جاوید خواهند رسید و دستهٔ دیگر به رنج جاوید. همهٔ کسانی که از اَنگرَمَنیو و دروغ پیروی کرده باشند به‌درد و رنج جاوید، و همهٔ کسانی که از سپَنتَه‌مَنیو و راستی پیروی کرده باشند به‌آسایش بی‌پایان خواهند رسید.[2]

بدترین کیفرهای اخروی ازآنِ کسانی است که خشم و خشونت را در میان مردم تبلیغ می‌کنند و سبب درد و رنج برای مردم می‌شوند و خودشان نیز درد می‌کشند؛ زیرا وقتی در جامعه آرامش نباشد و درد و رنج وجود داشته باشد، او که بد می‌کند نیز به‌عنوان عضوی از جامعه روی آرامش و شادی و خوشی نخواهد دید.

زرتشت تأکید می‌کند که کسانی که با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر می‌دهند، یعنی کسانی که تبلیغ‌گر خشونت در جامعهٔ بشری‌اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.[3]

---

۱. یَسنَه ۲۸/ ۲. یَسنَه ۴۳/ ۵.
۲. یَسنَه ۳۳/ ۱.
۳. یَسنَه ۴۹/ ۴.

نیز، تأکید می‌کند که کسانی که با پیروی از اندیشهٔ نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزهٔ لفظی و تبلیغی می‌کنند و خشونتها را از میان برمی‌دارند و مردم را به‌سوی نیکیها رهنمود می‌شوند، اهورَمَزدا از آنان خشنود می‌شود و در آخرت در مَرغَه‌زارهای سرسبز اهورَمَزدا که سرزمین اندیشهٔ نیک است و در سرای خوش‌بختی جاویدان در کنار اهورَمَزدا به‌سر خواهند برد.[1] ولی کاوی‌ها و کرپنها که مردم را با بدآموزی می‌فریبند و به‌کج‌راهه برده به‌خشونت عادت می‌دهند تا زندگی را تباه کنند، و همهٔ فرمان‌روایانِ ستم‌پیشه و کج‌راه به بدترین فرجام گرفتار خواهندآمد و در زندگی دیگرشان در سرای دروغ و سرای دیوَها جای خواهند گرفت.[2] زرتشت در یکی از سروده‌هایش چنین گفته است:

کسی که راه راستی و خوش‌بختیِ ابدی یعنی راهی که به‌سوی جایگاه اهورَمَزدا رهنمون باشد را در زندگیش در این جهانِ مادی به‌ما نشان دهد به‌بهترین و برترین خوشی خواهد رسید. پرودگارا! چنین کسی همچون تو پاک و آگاه و دانا است.[3]

مرام‌نامهٔ آئین زرتشت

متن مرام‌نامهٔ آئین زرتشت در اوستا آمده است؛ و به‌نظر می‌رسد که زرتشت از کسانی که آمادهٔ پذیرش آئینِ او می‌شدند می‌خواست تا در گفتار و کردار به‌موارد زیر اقرار کرده پابندی نشان دهند، و متن آن‌را هر روزه بامداد که از خواب برمی‌خیزند برای خودشان بخوانند و به‌خودشان تلقین کنند. این متن چنین است:

من ـ به تأسی از زرتشت ـ پیرو اهورَمَزدا استم و از پیرویِ دَیوَها بیزاری می‌جویم. من به‌یگانگی ذاتِ خدا ایمان دارم. من دشمن دیوَها و ستایش‌گرِ فضایل ملکوتی استم. من با خدای بزرگ که سرچشمهٔ نیکی و مهرورزی و پدیدآورندهٔ روحِ هستی و خالقِ نور و آفریدگارِ شادی و رامش است پیمان می‌بندم که اندیشه و گفتار و کردارم همه نیک باشد، و با تمام وجودم پذیرای آرمئیتی باشم. من سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه دروغ نگویم، هیچ‌گاه دزدی نکنم، هیچ‌گاه دست به‌تعدی و تجاوز نزنم و زمین و مال و

۱. یَسنَه ۳۳/ ۲ـ۳، ۴۳/ ۱ـ۳، ۴۴/ ۱۸، ۴۶/ ۱۶، ۴۸/ ۷، ۴۹/ ۵.
۲. یَسنَه ۴۶/ ۱۱. یَسنَه ۴۹/ ۱۱.
۳. یسنه ۴۳/ ۳.

رمهٔ هیچ‌کس را غصب نکنم. من در حضور اَرتَه سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه به‌هیچ آبادی‌ئی تعدی نکنم و هیچ کشتزار و باغ و خانه‌ئی را ویران نکنم. من به‌آزادیِ همگان در داشتن رمه و ملک و خانه باور دارم. من باور دارم که همهٔ جانورانِ اهلیِ روی زمین باید که در آرامش بزیند و به‌آنها تعدی نشود. من پیمان می‌سپارم که هیچ‌گاه برای تنِ خودم بیش از اندازهٔ نیازم نطلبم. من از هرگونه ارتباط با بدکاران و تجاوزگرانِ به‌مردم و ستم‌پیشگان و پیروانِ دروغ و جادوگران و پیروانِ جادوگران و همهٔ پیروان دیوَها از هر قبیله و هر ذاتی که باشند خودداری خواهم کرد، و برای همیشه در اندیشه و گفتا و رفتار از اینها جدا و گسسته خواهم ماند. من با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیمان می‌بندم. من هم‌پیمانِ مَزدایَسنان خواهم بود که شمشیر و سلاح را فرونهاده‌اند و از جنگ و خون‌ریزی و ویران‌گری بیزار اند. من با خدای یگانه پیمان می‌بندم که همه نیکی و خوبی کنم.[۱]

انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این‌آموزه‌های انسان‌ساز آرزومند بود که جهانی عاری از مردم‌فریبی و افزون‌طلبی و زورگویی و زورمداری و جنگ و ستیز، و مبتنی بر عدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری بسازد. او همهٔ خدایانِ آریایی را نفی کرد و تنها اهورَمَزدا را به‌عنوان خدای جهان مطرح نمود؛ زیرا می‌دانست که تا زمانی که مردم از خدایانِ گوناگون پیروی می‌کنند، و هر دسته از قبایل از یکی از این خدایان در برابر دستهٔ دیگر یاری می‌جوید، ستیز و جنگ و ناامنی همچنان ادامه خواهد یافت. ولی اگر همهٔ مردم پیرو یک خدا می‌شدند عملاً برادران یکدیگر می‌گشتند و اختلافاتشان از میان می‌رفت و همه در راه برآوری خواست و ارادهٔ خدای واحد می‌کوشیدند و نداهای نمایندگانِ قدرت‌پرستِ خدایان رقیب و ستیزنده در پشت سرشان نداشتند تا به‌سبب آن مجبور باشند که از رهبران مردمِ فریبِ جنگ‌افروز و تبلیغ‌گرانِ جهادِ دینی اطاعت کرده بشریت را با درگیریها و جنگهاشان به‌نابودی بکشانند.

اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد به‌آن‌سبب بود که قبایل آریایی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به‌انسان تَهَوُّر و نیروی جنگی می‌بخشد و سبب می‌شود که در جنگها به‌پیروزی برسد. این شراب در عقیدهٔ آنها

---

۱. یسنه ۱۲. [ترجمه با تلخیص]

روح «ایندِرا» و «وَرَهران» بود که خدایانِ جنگ و خشم و ویران‌گری و سوزندگی بودند. در شراب هوم چنین روحی احساس می‌شد، و کسی که هوم می‌نوشید حرارت و تهوری در خود احساس می‌کرد و ترس و بیم را از خود دور می‌دید. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبایل آریایی داشت، خشم و تهور بود که ممکن بود به‌خشم‌آوری و کشتار انسانها و به‌آتش کشیدن محصولات و باغستانها و دامها انجامَد؛ و اینها همه تباه‌کاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر درپی به‌دست آوردن خشنودی خدا است باید که از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویران‌گری نشود.

آموزه‌های زرتشت اعلان مبارزه با سلطه‌گران زورمدار و کاهنانِ (فقیهانِ) مردم‌فریب بود، و اعلانِ پایانِ همیشگیِ جهادِ دینی بود که به‌عنوان وسیله در دست زورگویانِ سلطه‌طلب قرار داشت. او برآن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران اقتدارگرا و دنیاطلب آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبهٔ انسان‌دوستِ پارسای نیک‌اندیشِ نیک‌کردار را فراهم آورد.

چنان‌که دیدیم، او در آموزه‌هایش همواره انسان را متوجه ماهیتِ آزاده و ارادهٔ آزاد خویش می‌کند تا از این‌راه فکر همسانی و برابری و برادری انسانها را در اذهان مردم ریشه‌دار کند. او چندین جا در گاتَه اظهار امیدواری می‌کند که دروغ از جهان ورافتد، پیروان دروغ به راستی بگروند، و راستی و نیک‌اندیشی همه‌گیر شود؛ زیرا در پرتو راستی و نیک‌اندیشی است که آرامش و امنیت بر جامعه حاکم خواهد شد و رنجها از میان خواهد رفت و انسانها به شادی و خوشی خواهند رسید.

آن‌چه که او می‌گفت با روحیهٔ آن بخش از جماعات آریایی که در آینده **قوم ایرانی** را تشکیل دادند سازگاری داشت؛ و چنان‌که دیدیم، در ریگ‌وِدا تصریح شده بود که آنها مرد جنگ و ستیز نیستند و جنگ‌افزار ندارند. یعنی بیشینه‌شان مردمی بودند که ذهنیتِ صلح‌طلب داشتند. زرتشت از میان چنین مردم صلح‌جوئی برخاسته بود، و هرچند که در آغازِ کارش با مقاومت روبه‌رو شد، زیرا برای این مردم سنگین بود که باورهای دیرینهٔ خویش را از دست بنهند و باورهای نوینی بگیرند، ولی از آنجا که آنچه او گفته بود با روحیهٔ اینها سازگار بود به زودی آموزه‌های او در میان همین مردم جا باز کرد.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلصی را پرورده بود که یکی از آنها فرَش‌اُشتُرَ (فرشوشتر) بود. او یک‌جا فرش‌اوشترَ را می‌ستاید که نیک‌اندیش و خواهانِ خشنودیِ اهورَمَزدا است؛ و از خدا می‌خواهد که پاداشِ شایسته را در **وَهِشتَم‌مَنیو**

(ملکوت آسمانها) برای فرش اوشترَ و همهٔ کسانی که همچون او استد درنظر بگیرد.[۱]

پوروچیستا دخترِ زرتشت و دو پسرِ زرتشت، و نیز کسانی دیگر که زرتشت به‌آنها اشاره کرده ولی نامهاشان را نه‌آورده است، نیز از پیروانِ پرکار و فعالین در راه انتشار آموزه‌های او بودند. این شاگردان پس از او سروده‌هایش را کلمه به‌کلمه و حرف به‌حرف ازبر کردند و مجموع آنها را **گاتَه** نام دادند.

این سروده‌های انسان‌ساز در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که تبلیغ‌گرانِ آموزه‌های او شدند و گاتَه‌های (یعنی سروده‌های) او را حفظ کردند تا سینه به‌سینه به‌نسلهای بعدی منتقل کنند.

در بخشی از وندیداد که متعلق به‌دورانِ دور است، از سرزمینهای آریایی که مردمش پیرو دین زرتشت‌اند چنین یاد شده است:

سُغدیانَه، باختریَه، مرغیانَه، هَریوَ، هَنتومَنت، وای‌کَرتَه، اُوَروَ، هیرَکانیَه، هَرَخوَتِیَه، رَغَه، نیسایَه، چِهرَ، وُرُنَه، رَنگَهَه.

این سرزمینها نیمهٔ شرقی فلات ایران را شامل می‌شود. برخی از این نامها تا زمان هخامنشی به‌کلی تغییرشکل یافته بوده‌اند، به‌گونه‌ئی که ما نمی‌دانیم چِهرَ، ورنه، وای‌کَرتَه، اُوَروَ، رَنگَهَه نام چه سرزمینهائی است. هَنتومَنت نیز تا زمان هخامنشی درنگیانَه شده بوده، و بعدها که توسط دو شاخه از سَکَه‌های مهاجر تصرف شد نام سکستان و زاوُلستان گرفت. سغد و بلخ و مرو و هرات و گرگان و رُخَّد و نیسا تا سده‌های نخستینِ دوران اسلامی نامها خویش را حفظ کردند.

چنان‌که می‌بینیم، در زمان تدوین این نوشته‌ها هنوز نامی از ماد و پارس و پارت در میان نیست؛ و معلوم می‌شود که دست‌کم در اوائل هزارهٔ پیش از مسیح و چندی پیش از پیدایشِ پادشاهیِ ماد نوشته شده است.

شکی نیست که موضوع سعادت جاویدِ اخروی که محور آموزه‌های زرتشت را تشکیل می‌داد مهم‌ترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به‌آموزه‌های او داشته است. انسان از مرگ می‌هراسد و نمی‌خواهد باور کند که همهٔ آرزوهایش با مردنش برباد می‌رود. همهٔ تلاش انسان در زندگیش به‌خاطر دست‌یابی به‌خوش‌بختی است و همه‌کس آرزومند رسیدن به‌آن است. ولی مرگْ نقطهٔ پایانِ تلاشِ او است. در آموزه‌های زرتشت بارها و بارها بر پاداش و کیفر اخروی تأکید رفته، و گفته شده که رنج ابدی برای پیروان دروغ و شادی

۱. یسنه ۸/۲۸.

ابدی برای پیروان راستی است. توان باور کرد که همین جنبه از آموزه‌های زرتشت راز موفقیت آموزه‌های او در میان ایرانیانْ در سده‌های پس از او بود.

نوادگان همان کاوی‌ها و کرپن‌ها و اوسیج‌ها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که به‌گفتهٔ او از آنها تبعیت می‌کردند، چون‌که آموزه‌های او را موافقِ سرشتِ خویش یافتند به‌مرور زمان به‌حقانیت او و راهش گردن نهادند و او را رهبرِ نجات‌بخش خویش دانستند؛ به‌گونه‌ئی که تا سدهٔ ششم پ‌م دین ایرانی بر پایهٔ بخشهای اساسی آموزه‌های زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت دین سراسری در ایران بود و بیشینهٔ ایرانیان خودشان را **مَزدایَسن** (ستایندگانِ مَزدا) و پیرو آموزه‌های زرتشت می‌دانستند و رهنمودهائی که در گاتَه‌ی زرتشت آمده بود را سرلوحهٔ پندار و گفتار و رفتار خودشان قرار می‌دادند. از آن‌زمان سه‌اصل دین زرتشت که «پندارِ نیک، گفتارِ نیک، کردارِ نیک» بود در میانِ همهٔ جماعاتی که قوم بزرگ ایرانی را تشکیل می‌دادند پذیرفته شد و برای همیشه در باورِ ایرانیان ماند.

ایرانیانِ درون فلات ایران که به‌آموزه‌های زرتشت می‌گرویدند بسیاری از باورهای دینی کهنِ خودشان را حفظ کردند و با آموزه‌های زرتشت درآمیختند و به زرتشت مُنتَسَب کردند. این دین که مایه‌های اصلیش را از آموزه‌های زرتشت گرفته بود شاخ و بالش را عناصر عقیدتیِ ادیان کهن آریایی (ایرانی) تشکیل می‌داد. «مغان» که در آینده (از زمان شاهنشاهی ماد به‌بعد) رهبران دینی ایرانیان شدند به‌مرورِ زمانْ آموزه‌هائی که از رسوم دینیِ کهنِ ایرانیانِ غربی برخاسته بود را بر آموزه‌های زرتشت افزودند و به‌مزدایَسنَه غنا بخشیدند.

آموزه‌های مغان که به زرتشت منسوب و آموزه‌های آسمانی تلقی می‌شد به‌تدریج به‌آموزه‌های زرتشت افزوده شد، و یک مجموعهٔ واحدی را به وجودآورد که **اَپَستاک** (یعنی اصول) نامیده شد.

اپستاک که در نسلهای آینده در گویشهای ایرانی به‌اشکالِ ابستا و اویستا و **اَوِستا** تلفظ شد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد و کتاب مقدس ایرانیان در طول تاریخ شد.

دینی که به زرتشت منسوب بود نیز در همه‌جای فلات ایران نامِ **دَینَ مَزدایَسنَه** گرفت، که شکلِ نوینش دینِ مَزدایَسنی است.